

سرود و سخن در ترازو

واصف باختری

کابل ۱۳۷۰

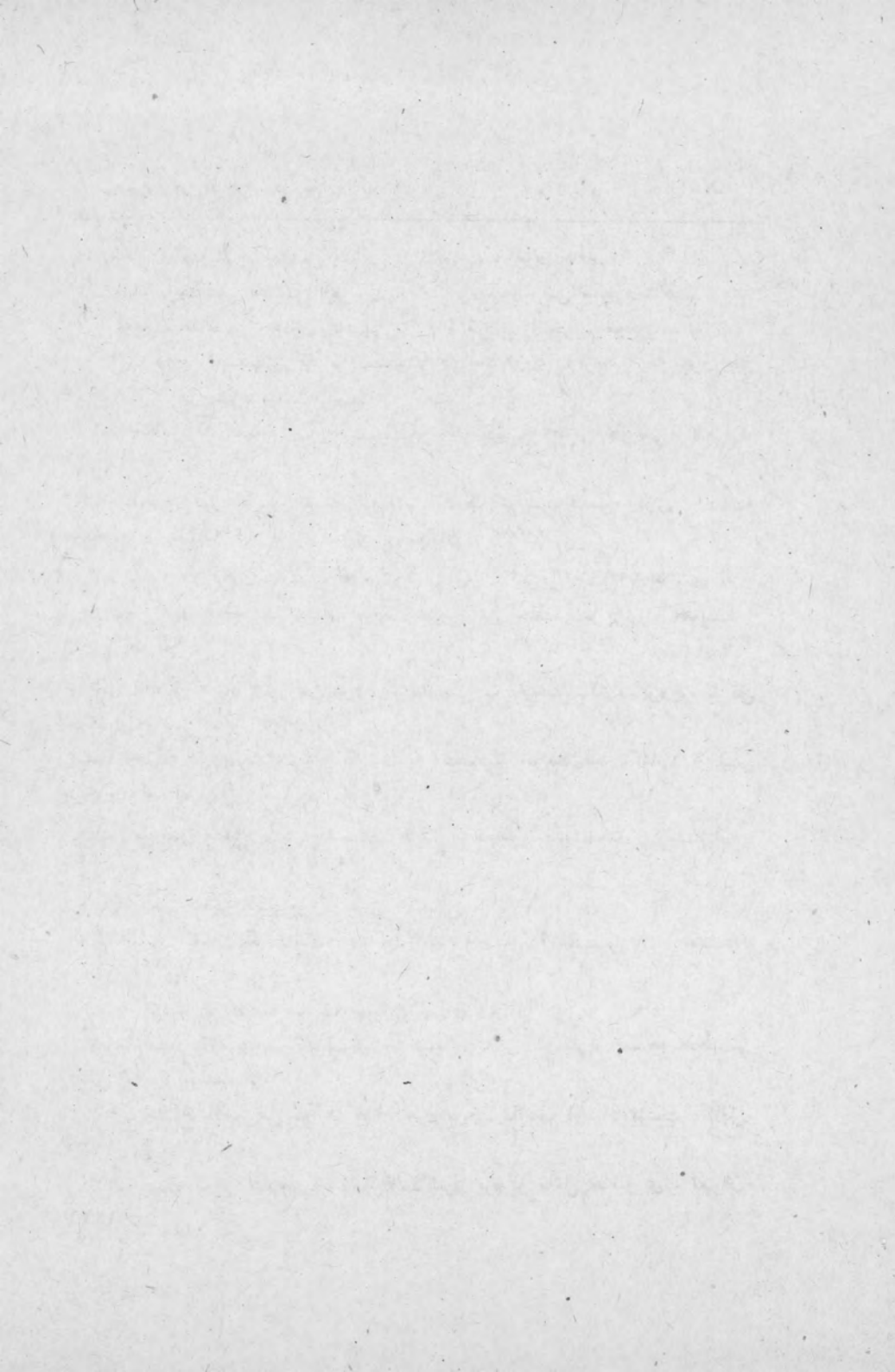
AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00032770 9

رساله رشید و طواط

درباب اوزان شعر دړی و تازی



کرو می از زنده گینا مه نویسان وتند کره نگار ان هنگام سخن راندن
از امیر امام رشید الدین سعد الملك محمد بن محمد عمری معروف
به رشید و طواط (ف: ۵۷۳) نوشته اند که وی رساله منظوم در باره وزن
شعر به یادگار نهاده است. (رک به: مقدمه اقبال آشتیانی بر حدایق
السحر، سبک شناسی بهار - ج ۲، ص ۴۰۰ و تاریخ ادبیات ۱۵ کتر
صفا - (ج ۲، ص ۶۳۲).

روانشاد مجتبی مینوی این رساله را بایشگفتار کوتا می در
شماره سوم سال نهم (۱۳۴۱) مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به
چاپ رسانیده است برای آشنایی با نسخه های گوناگون این رساله
به بخشهایی از پیشگفتار او روی می آوریم: ((متنی که بنده از آن رساله
تایه کرده ام ... در انگلستان از روی نسخه یی متعلق به موزه
بریتانیا به نشان (Or. 4110) از ورق ۳۹۹ ب ۴۰۲ نقل شده و با
نسخه دیگری در کتابخانه دیوان هند India Office
به نشان ۴۶۱۸ (ورق ۵۵) مقابله شده است. در نسخه موزه

بریتا نیا تصریح به نام نو یسنده نشده است، و این در نسخه دیوان
هند (نذر) مقدمه رساله چنین آمده است که: این جزو یست که در
او اقسام عروض اشعار پارسی است تصنیف شیخ امام رشیدالدین
سعد الاسلام محمد بن محمد بن محمد المعروف بهوطوط رحمة الله
و نور ضریحه ... در کتابخانه های ترکیه نیز چندین نسخه از این
رساله دیده ام. در بعضی از آنها نام مولف معلوم نیست، مثلاً در
مجموعه (۴۷۹۵) کتابخانه ایاصوفیه ورق ۳۶۸ ب تا ۳۶۹ ب نسخه
بسیار پر غلطی از آن مندرج است...

در برخی از نسخ آن را به ادیب صابری ترمذی نسبت داده اند،
مثلاً در مجموعه ۴۰۶ کتابخانه ایاصوفیه ...

نیز در مجموعه ۱۸۷۸ جزء کتابخانه سلطان احمد ثالث در

طوب قاپو سرای که حاوی ۲۶ رساله است از ورق (۴۵) تا (۴۷) این
رساله را درج کرده اند و اینجا هم نو یسنده به نام الشیخ شمس-
الدین علی الصابر بن اسمعیل الترمذی یاد شده است ... در
مجموعه ۲۶۲۰ نذر کتابخانه ایاصوفیه انشای تازه یی از این
رساله هست با حذفها و اضافات و توضیحات و مقدمه و خاتمه یی که
در نسخ دیگر نیست ... محرر این مقدمه هم رشیدالدین و طوط را
نو یسنده اصلی معرفی میکند ... من گمان میکنم درست باید همین
باشد که ادیب صابر این رساله را نوشته است ... این اعتقاد برای
من از اینجا حاصل شده است که دیده ام عاد تا تألیفات اشخاص
کم شهرت تر را به مردان مشهورتر نسبت داده اند و بر عکس آن کمتر
اتفاق افتاده است)) (رنگ به: مجله دانشکده ادبیات، ش ۳، سال
نهم، صص ۲۳-۲۴).

اما من بر آنم که این رساله باید از رشید و طوط باشد نه از ادیب
صابر شاعر همروزگار او. زیرا رشید و طوط گذشته از شعر در
زمینه پژوهشهای ادبی نیز کارهای گسترده یی انجام داده است.

منشآت فارسی، حقایق السحر فی دقایق الشعر و مجموعہ رسالہ های عربی او از شمار این کارهاست. بسیاری از پژوہندہ گان بہ نوشتہ های او درز مینہ های لغت، بلاغت و نقد شعر ارج بیشتر میگذارند تا بہ سرودہ های ایش. حال آن کہ بہ ادیب صا بری جز دیوان شعرش کتاب یار سالہ دیگر نیست داده نشدہ است. از سوی دیگر باید از یاد نبریم کہ شعر ادیب صا بر در مقایسہ با شعر وطواط از عطر و جوهر شعر ی بیشتری بہر مور است و دریغ کہ او در سرا سر این رسالہ حتی یک بار ہم چہ نمینماید. ہمہ جا وطواط رامینیم کہ با آن اندام باریک و قامت کو تاہ خویش خشک و رسمی بر کرسی تدریس عروض نشسته است و از ارکان و افایل سخن میراند.

بگذریم، این رسالہ ہر چہ هست و ہر ما یہ و پایہ یی کہ دارد یادگاری ارجناک از سدہ ششم ہجر است و میتوان از آن بسا چیز ہا فرا گرفت. بہویژہ در چند سال پسین کہ گروہی از آوازہ گران پاسدار ی از گنجینہ های ادبیات کهن، موازین و نہاد های عروض را بدون آن کہ از این دانش بفرنج و چند سو یہ آگاہی داشتہ باشند، بہ سان کتیبہ های گور نیاکان خویش مقدس میانگارند و عدہ یی از جوانان پاکباختہ بیگناہ، اما آسا نگیر بوی زنندہ ہمہ دالانہای متروک تاریخ را از این موازین و نہاد ہا میشنوند خواندن و بررسی آگاہانہ این

گونہ نوشتہ ہا کاریست بس سود بخش. بگذار بہ گروہ نخستین بگوئیم: کسی از پذیرش نقد سکتیبہ های گور نیاکان شما سر باز نمیزند. ولی دریغ کہ این سکتیبہ ہا بہ یک خط فرا مو ش شدہ نوشتہ شدہ اند و شمارا توان خواندن آنها نیست. بہتر است بہ

جای سخن زدن و شعار زادن در باب نقد ساین خط، شیوہ خواندن آنرا فرا گیرید. از شمار پرسشہایی ہم داریم: آیا پیش از آن کہ دوران خون تو سط ((ہاروی)) دانشمندنا مورانگلیسی کشف شود، خون در عروق و شرابین انسانا نہادر گردش بود یا نہ؟ آیا پیش از آن کہ نہادہا

وموازين عرو ض خليل بن احمد به سر زمين ما برسد ، نيا كان فرهنگي
ما به سترایش وخوا نش شعرو به گونه یی با وزن شعر آشنا یی داشتند
یانه ؟

اگر میگویند نه بداند که (گائاه) یعنی سرود های مذهبی
ز دشت شعر است و اصلا واژه گائاه معنای سرون است و تاریخ سرایش
آن دشت کم به هشت سده پیش از میلاد میرسد .

امروزه دانشمندان وزن این اشعار را دریافته و حتی بنیاد های
وزن را در آنها تعیین کرده اند . به (ایاتگار زیران) و ((درخت
آسو ریک)) و چه و چهای دیگر بنگرید و ((اثر متنی شه و هرام ی
ورژاوند)) را که از مصراعهای دوازده هجایی ساخته شده است
و نوعی قافیه نیز دارد بر رسی نمایید . (رکبه: بهار، شعر دزیران،
مجله مهر ، سال پنجم و (Henning Apahlavi poem)

و اما وابسته گان گروه دوم با ید بداند که ((نقی)) به هیچ وجه به
معنای نابون ساختن سرا پای پدیده های کهن نیست . درست
است که عروض نارسایی های دارد ولی از یاد ببریم که پرند شنگر قین
شعر ما هزار سال در این کار گاه بافته شده است .

البوت در باره عروض گفته است : ((چه قرنهای که این اتا ق
کوچک ناله های درد زایمان شعر را با شکلیا بی تحمل کرد.))

امروزه گروهی از شاعران ما آگاهانه به شعر آزاد ، شعری که
بر پایه هیچ یک از وزنهای قراردادی عروضی تقطیع نمیشود ، روی
آورده اند . این امر به هیچ روی نمی تواند نام عروض را از بر نامه
آموزشهای ادبی بز داید . من نمیخواهم که وزن را مطلقا همزاد
جاودانی شعر بنگارم ولی آگاهی دقیق از سرشت و خصالت وزنهای
گونه گون حتی میتواند کار آنانی را که میخواهند بر پایه ترتیب و توالی
عبارتهای آهنگین شعر بسرا یند نه به ترتیب و توالی اوزان معیاری،
به اوج و شگفته گی بیشتر برساند .

باری چند ی پیش ، پس از خواندن این رساله در مجله یاد شده بر آن
شدیم که بار می از لغز شهای را که بنابر بی پروایی تناسل خان در
آن راه یافته بپیرایم ، برای هر وزن مثالی بیاورم و به تعریف و توضیح
پاره‌یی از مفاهیم و اصطلاحات بپردازم. فسوسا که روانشاد
میلوی آن گونه که شیوه پژوهشگران همما نند اوست به ویراستن این
رساله به گونه سزاوار است دست نیاز ید و بیشتر به نشان دادن
نا همسانیه ی نسخ پرداخته است.

چند جایی هم برای روشن شدن اندیشه آنانی که شعر امروز را
فاقد وزن می‌پندارند به تقطیع نمونه‌های از شعر امروز که در آن‌ها یکی
از شاخه‌ها و متفرعات بحر ویژه‌یی به کار گرفته شده است پرداخته

در فرجام سزاوار میدانم به آوای پرشکوه ابو الفضل بیهقی که
از فرا سوی سده‌ها بر میخیزد گوش بسپارم و برای ((سپاس از
بیشینه قبایان)) این رساله ادبشناس و استاد نامور رشید طوطا را با
اشاره‌ها و حاشیه‌های ناچیزی که بر آن افزوده‌ام به خاطر هراز
فره و فروغ استادشاعران و شیخ‌الشیوخ ادبشناختان روزگارها
استاد ((بیتاب)) پیشنهاد می‌کنم.

کابل - شب ۲۶ میز ن ۱۳۶۰

* عده‌یی چنین می‌پندارند که ((شعر امروز)) با وزن عمیقاً ناساز
گار است. باید گفت که بسیاری از نمونه‌های والا و اصیل ((شعر
امروز)) بر بنیان وزنهای عروضی آفریده شده‌اند.

بخشی از یک شعر ناظمی را با هم بخوانیم:

در من تمام وحشت فریاد

در من تمام جرئت گفتن

سبز است

من باغ سرخ آتشم ای باد!

پنداشتی که هیزم خاموشم

از من مکن عبور که میسوزی.

این شعر در یکی از شاخه های بحر مضارع سروده شده است. با این تفاوت که شاعر نخواسته است در همه مصراعها وزن ((مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات)) یا فاعلن را به کار گیرد. به سخن دیگر او خواسته است سیما ی ذهنی شعر تعیین کننده شکل ظاهری آن باشد و بدین گونه به پویانندیش تداوم بخشیده شود. اصطلاح ((شعر آزاد)) که باید آن را در برابر Free Verse

انگلیسی گذاشت، یکی از شاخه های شعر امروز است.

شعر آزاد را بنابر ویژه گیهای آن از گونه آهنگین بودن - میتوان به آسانی از نثر باز شناخت، ولی این تیره خاص شعر با اوزان مألوف و معیاری هیچ نوع دمسازی ندارد. و نیز آنانی که شعرهای بیوزن را شعر ((سپید)) مینامند در اشتباه اند. شعر سپید از مقوله های ویژه ادبیات باختر زمین است. این گونه شعر بیشترینه دهجایی و نوازده هیجایی میباشد.

شکسپیر در نمایشنامه های خوشنویس نمونه های درخشانی از شعر سپید ارائه کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان که علم عرو ض علم بد یع و عجیب است و عرو ض میزان شعر عربی و پارسی را گویند (۱) و دراوهفده بحر است (۲) مثنی سا لم و این بحور در حالت تعلیل و تغیی—رنقصا ن از وزن اصلی میپذیرند و آن را مکفوف و آخر ب و مطوی و مخبون گویند و نظر هر یک در تحت هر بحر ی نموده آید . و اسا می بحور و اوزا ن شعر که در اصطلاح (اهل) علم (و) فضل است این است : هزج ، رجز ، رمل ، طویل ، مدید ، بسیط ، وافر ، کامل ، سریع ، منسرح ، مضارع ، مقتضب ، مجتث ، متقارب ، خفیف ، قریب ، محدث (۳)

(۱)

(آ) بحر هزج سالم (۴)

هزج را گرتام از کان همیخواهی از او مگذر
بگیر این بیت را یاد و بکن این قطعه را از بر
مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن

زهی با فریز دانی خمی فرز ند پیغمبر (۵)

(ب) هزج مسدس مخبون (۶)

چو از بحر هزج خرم شون دل
شود آسایش جانها به حاصل
مفاعیلن مفاعیلن فعولن

چنین تقطیع بکن ای مرد عاقل (۷)

(ج) هزج مکفوف مثنی (۸)

چو مکفوف شود رکن هزج است دل افروز
بدین طرز بود بیت که گفتیم بیاموز
مفاعیل، مفاعیل، مفاعیل، مفاعیل

خوشت باد همه عمرو خرم باد همه روز

(د) هزج اخرب مثنی (۹)

وزن هزج اخرب گر هست میسر

هر چند بخوا نیش بود خوشتر و بهتر
مفعول، مفاعیلن، مفعول ل، فعولن (۱۰)
ای رایت اقبال زرای تو مظفر

(ه) بحر هزج اذرب مسدس (۱۱)

در بحر هزج مساز تاخیر
مفعول، مفاعیلن، مفاعیل
خالی ز شمار اذربش گیر
ای پاکدل و خجسته تدبیر

(و) رباعی بیشتر بر این وزن آید (۱۲)

در بیت هزج ز حاف (۱۳) بسیار آید

این وزن همه ترانه را کار آید

هر روز ن که باز حاف او یار آید

در تقطیعش همه پدیدار آید

مفعول، مفاعیلن، مفاعیلن فع

فع لن، فعلن، مفاعیلن، مفعولن * فعولن *

(۲)

(آ) بحر رمل مثنی سالم (۱۴)

خو شتر است از بحر ها بحر رمل بر اتفاق

طبعها را سوی نظمش بیش باشد اشتیاق

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن

ای به تو آراسته صدر خراسان و عراق **

(ب) بحر رمل مخبون مثنی (۱۵)

رمل مخبون را هست لطافت به کمال

چو پیر سمنند تو تقطیع چنین کن همه حال

فاعلاتن، فاعلاتن فعلاتن، فعلان

ای مبارک نفس و خوش سخن و نیکو فال

(ج) رمل مسدس مجنون (۱۶)

چو ز شش رکن رمل یافت نظام

فاعلاتن، فاعلاتن فعلان (۱۷)

هست تقطیعش از این گو نه تمام

به سحر گاه شو از جا مه به جام *

(۳)

(آ) بحر رجز مثنی سالم (۱۸)

بحر رجز راگر تمام ارکان بخواهی درسخن
بی هیچ شک تقطیع او چون پرسمت این گونه کن
مستفععلن مستفععلن مستفععلن ، مستفععلن ، مستفععلن
هر روز بخت نو شود از گردش چرخ کهن
(ب) بحر رجز مطوی مسدس (۱۹)

از رجز مطوی اگر ربا خبری
مفععلن، مفععلن، مفععلن
وزن خوشش برشمر از با هنری
نیک بدانی چو سره در نگر ی
(ج) بحر رجز مخبون مسدس (۲۰)
طریق خبر در رجز بود روا
مفاععلن ، مفاععلن ، مفاععلن
عروض او چنین بود به نزد ما
همیشه باد در جهان ترا بقا*
(۴)

(آ) بحر سریع (۲۱)

بحر سریع است خوش و دلگشای
مفععلن، مفععلن فاعلن (۲۲)
جمله از کانش نگر جا نفزای
هر چه بخواهی بد هادت خدای
(۵)

(آ) بحر قریب (۲۳)

قریبست زهی بحر بی نظیر
مفاعیل مفاعیل فاعلن
بدان نیک بکن نقش بر ضمیر
در این باب تو این شعر یاد گیر
(ب) بحر قریب اخب (۲۴)

خواهی که بدانی قریب با خرب
مفعول مفاعیل فاعلن تن
تاشاه سخن شوی مقرب
ای خدمت تو دو لبت مجرب

(۶)

(آ) بحر منسرح سالم (۲۵)

منسرح از بحر ها ست خوشتر و بهتر به نام
وزن خوشش در عروض را حتر و حسبت و کام

مفتعلن ، فاعلان ، مفتعلن ، فاعلان
 مطرب پرده بساز ساقی پیش آرجام
 (ب) بحر منسرح مر فل (۲۶)
 منسرح است ای پسر چو نیک بدانی
 رکن مر فل دراز شده است نهانی
 مفتعلن ، فاعلات ، مفتعلن ، فع
 گردد معلوم چو ن به ذوق بخوانی
 (۷)

بحر خفیف (۲۷)
 خو شتر بحر ها ست بحر خفیف وزن او اصل مثنوی لطیف
 فاعلاتن ، مفاعلن ، فاعلان کل شئی من الظریف ظریف
 (۸)

(آ) بحر مضارع (۲۸)
 ز بحر مضارع است سخن را همه جمال
 چو تقطیع رکنهاش بود جمله زین مثال
 مفاعیل ، فاعلان ، مفاعیل ، فاعلان (۲۹)
 زهی آسمان به قدر زهی مشتری به فال
 (ب) بحر مضارع اخب (۳۰)
 چون پرسم از مضارع اخب ترانشان
 تقطیع او چنین کن در حال و در زمان
 مفعول ، فاعلات مفاعیل ، فاعلان
 ای تیر ه از جمال تو خور شید آسمان
 (ج) نوع من بحر المضارع الاخب (۳۱)
 نوعی است از مضارع بارکنهای اخب
 تقطیع او چون کردی گردد سخن مهذب
 مفعول ، فاعلاتن ، مفعول ، فاعلاتن
 ای مه رخ سمنبر ای دلبر شکرلب

بحر مقتضب (۳۲)

وزن نيك و بس عجب است

بحر خوب مقتضب است

از بحور منتخب است

فاعلات ، مقتعلن

(۹)

(۱۰)

بحر مجتث (۳۳)

به بحر مجتث دلها از آن شستا بکنند

کزو سخن را چون لولو خوشاب کنند

مفاعِلن، فعلاَتِن، مفاعِلن، فعلاَن

چنین کنند چو تقطیع او صوا بکنند

(۱۱)

بحر متقار ب (۳۴)

چو اندر مقار ب کنی (تا) فرو ن

بر این گونه تقطیعش آید برو ن

فعولن ، فعولن ، فعولن ، فعول

زهی دو لتت را بقا ر همنو ن

(۱۲)

بحر محدث (۳۵)

نظم رابعه از این بحر محدث گزین

یادکن بعد از این بحر محدث چنین

فاعِلن، فاعِلن، فاعِلن، فاعِلن

آمد اینوز ن خوش ازدر آفرین

(۱۳)

بحر طویل (۳۶)

به بحر طویل آمد بسی شعر تراتازی

بدین سان بود بی شک چو تقطیعش آغازی

فعولن مفاعیلن ، فعولن مفاعِلن

زهی مملکت راچو ن فلك دام ن مسازی

(۱۴)

بحر مد ید (۳۷)

از مدیدش وزن خوش باز یا بی
فاعلاتن ، فاعلن ، فاعلاتن
گاه دعوی چو نبدو درشتا بی
گر چنین دانای همی برصوا بی
(۱۵)

بحر بسیط (۳۸)

بحر بسیط شنو گر عاشق سخنی
مستفععلن فعلن مستفععلن فعلن
تقطیع اوبه صفت الاچنین نکنی
ای زلف دلبر من پر بند و پر شکنی
(۱۶)

بحر وافر

زوافر اگر همی طلبی نشانی
مفاعلتن مفاعلتن فعو لن
سزد که همیشه در سخن چکا نی
بزرگ زمین و نا دره زما نی
(۱۶)

بحر کامل (۴۰)

چوبه بحر کاملت او فندطر فی سخن
همه رکن او به گه عرو ض چنین بکن
متفاععلن متفاععلن متفاععلن
مشوان دو لت تازه و نو تو
کهن (۴۱)

یاد داشتها :

(۱) در میان دانشمهای که بازبان و واژه گان پیوند دارند ، عرض
سمر شت ویژه یی دارد . رشته های دیگر این دانشمها چون لغت ، صرف ،
نحو و معانی به تدریج پدید آمده و باتلاش دانشوران گوناگون در
درازای زمان تکامل یافته اند . اما عرو ض ، بدان گونه که گفته
اند ، بدو ن آن که پیشینه یی در زبان و ادبیات تازی داشته باشد ،
یک باره ((از جانب یک تن ابداع شده است)) .
(رک : به : وزن شعر فارسی - ص ۶۳)

پایه گذار این دا نش، نا نشمند بصیری است به نام ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد البصری الفراهیدی. او در حدود سال (۱۰۰) هجری زاد شده و میان سالهای ۱۷۰ و ۱۷۵ هجری به گفته بیهقی جان و جا مه به سرای دیگر برده است. در باره معنای واژه ((عروض)) پژوهشگران را اندیشه های يك سان نیست. گروهی گفته اند که ((آن را از بهر آن عروض خواندند که معروض علیه شعر است یعنی شعر را بر آن عروض کنند تا موزون آید و آن فعول لیست به معنی مفعول)) (رك به: المعجم فی معاییر اشعار العجم، چاپ مدرّس رضوی - ۲۴). گروهی بر آنند که عروض به معنای ((چوبی باشد که خیمه بدان قایم ماند)) (رك به: المعجم ص ۲۸) و چون قوام بیت به واپسین بخش مصراع نخستین است، این بخش را مجازاً عروض نامیده اند و سپس این واژه بر پایه تسمیه کل به اسم جز برداشتی که وزنها ی شعر را بر رسی میکند اطلاق گردیده است. عده یی به این باور اند که عروض در تازی به معنای ماده شتر تو سن است و دان نش اوزان شعر را از آن روعروض نامیده اند که باید شاعر بر آنها چیره شود و آنها را رام خویش سازد. و نیز گفته اند که ((العروض)) از القاب شهر مکه است و چون خلیل بن احمد این دانش را در مکه پدید آورد، نام آن را عروض نهاد.

بدانسان که معنای واژه عروض از آغاز به درستی روشن نبوده است، چگونگی پایه گذاری این دانش نیز آن سان که بایسته است روشن نیست. همه پژوهشگران که پیرامون ژنده گانی خلیل بن احمد و چسبانی پایه گذار عروض سخن رانده اند، بر آنند که در زبان تازی پیش از او هیچکس در باب وزن شعر و بنیادهای آن کاری انجام نداده است و حتی عده یی نوآوری او را از مقوله روان بینی و الهام شمرده اند که این خلکان از این شمار است. (رك به وفیات الاعیان - ج ۱، ص ۱۷۲ و وزن شعر فارسی - ص ۶۴)

بیرونی یگانه‌ی دانشمندان است که در اصل نوآوری خلیل بن احمد ترنید روا داشته است. اودر کتاب ((تحقیق ماللهند)) هنگام بررسی نهادهای وزن شعر هندی و مقایسه آن با عروض تازی، چند بار به امکان بهره‌جویی خلیل بن احمد از عروض هند اشاره‌هایی کرده و همسایه‌هایی میان عروض هند و عروض تازی نشان داده است. بیرونی مینویسد:

((نخستین کسی که موازی وزن شعر را بنیاد نهاد)) (پنکل و چلت) بوند و کتابهای معمول در این باب بسیار است و مشهورتر از همه کتاب ((گیت)) است ((وزن شعر فارسی - ص ۶۵)).

و اما همسایه‌ی میان عروض تازی و عروض هندی بدان گونه که بیرونی در یافته از این‌سان است:

الف- بیرونی میگوید که ((هندوان در شمارش حرف، صوتها به‌کار می‌برند مانند آن‌چه خلیل بن احمد و عروضان ما برای ساکن و متحرک معمول دارند)).

در عروض تازی برای حرف متحرک ((های یک چشمه مانند آن که در ارقام هند آن را صف‌رخوانند)) مینویسند و برای حرف ساکن الفی مانند آن که در حساب جمل آن را یکی‌نهند، برای مثال: ۱۵ هندیان دو صورت به‌کار می‌برند اند برای این شکل:

II او لی را از طرف چپ ((لگ)) میخواندند که خفیف بود و دو می را ((گر)) که ثقیل‌شمرده میشد.

(ب) همسایه‌ی بعضی از اصطلاح‌های عروض سانسکریت با آن‌چه در عروض تازی به‌کار رفته سخت سزاوار تا مل‌پنداشته میشود از آن جمله همسانی میان‌اری (Arya)

باواژه عروض که نام بخش پسین‌نیمه او لبیت است. همسایه‌ی Sabda با ((سبب)) و (Varta)

با ((وتد)) نیز سزاوار بر بررسی‌همه‌جانبه‌پنداشته میشود.

بیرونی می افزاید : ((همان گونه که عرو ضیا ن ما برای نشا بن دادن بنا های شعر قالبها یی از افاعیل ساخته اند و ارقمها یی برای نشان دادن متحرک و ساکن در هر قالب قرار داده اند ، هند وان نیز برای انواع ترکیبها ی خفیف و ثقیل و تقدیم و تاخیر آنها و حفظ انواع وزن بدون شمارش حروف ، القابی گذاشته اند که وزن مغروض را با آن القاب بیان میکنند)) (رک به : المعجم ص ۲۹ و وزن شعر فارسی - ص ۶۶)

(۲) از چشم انداز عرو ضیا ن دیگر (۱۹) بحر از تکرار و ترکیب افاعیل پدید می آیند :

الف- بحر های که از تکرار افاعیل پدید می آیند:

۱- هزج از هشت مفاعیلن

۲- رجز از هشت مستفعّلن .

۳- رمل از هشت فاعلاتن .

۴- متقارب از هشت فعو لن

۵- کامل از هشت متفاعّلن .

۶- وافر از هشت مفاعلتن .

۷- متدارک از هشت فاعّلن .

ب- بحر های که از ترکیب افاعیل پدید می آیند:

۱- مضارع از چهار مفاعیلن فاعلاتن .

۲- مجتث از چهار مستفعّلن فاعلاتن .

۳- منسرح از چهار مستفعّلن مفعولات .

۴- مقتضب از چهار مفعولات مستفعّلن .

۵- طویل از چهار فعو لن مفاعیلن .

۶- بسیط از چهار مستفعّلن فاعّلن .

۷- مدید از چهار فاعلاتن فاعّلن .

۸- سریع از دو مستفعّلن ، مستفعّلن مفعولات .

۹- خفیف از دو فاعلاتن مستفعِلن فاعلاتن

۱۰- قریب از دو مفا عیَلن ، مفاعیلن فاعلاتن.

۱۱- جدید از دو فاعلاتن فاعلاتن مستفعِلن .

۱۲- مشاکل از دو فاعلا تــــن مفاعیلن مفاعیلن .

(۳) در عروض تازی این بحر به نامهای متدا رك ، متسق و ركض نیز یاد شده است .

(۴) مثالها :

سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند

پریرو یا ن قرار ازدل چــــو بستیز ند بستانند

به عمری يك نفس باما چــــو بنشینند بر خیز ند

نهاد شوق در خاطر چو برخیزند بنشانند

(حافظ)

نمونه‌یی از شعر امروز در یکی از شاخه‌های هزج:

فضای سینه ام تنگ است و بال آرزو ها باز

به من گو یید ای صد ها امید تشنه از آغاز

کجا بتوان پریدن با چنین پرواز

ندانم در کدامین شب

(رویین)

کدامین باد مرگ آور

ناز آغاز	امیدی تش	دای صد ها	به من گو یی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن
		کدامی شب	ندانم در
		مفاعیلن	مفاعیلن
		د مرگ اور	کدامی با
		مفاعیلن	مفاعیلن

(۵) پیغمبر

(۶) بحر هزج مسدس مقصور: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

الهی غنچه امید بگشای
گلیم از رو ضه جاوید بنمای

(جا می)

(۷) اگر در بیتی يك ركن مصرعا عن مقصور و همان ركن در مصرعا می
دیگر محذوف باشد، عرو ضیا نرا بر آن واخواستنی نیست.

(۸) هزج مثنی مقصور :

زهی عشق زهی عشق که ماراست خدایا

چه خوب است، چه نغز است، چه زیباست خدایا

(جلال الدین محمد)

(۹) هزج مثنی اخرب مکفوف محذوف

مفعول مفاعیل مفاعیل فعو لن

تا چند به هر مرده و بیمار بگیریم وقتست به خود گیریم و بنیایر بگیریم
(بیدل)

هزج مثنی اخرب مکفوف مقصور: مفعول مفاعیل مفاعیل فعو لن

گویند طرب شیفته عید صیام است

گل ما یه رنگینی و می نشه جام است

این و سوسه ها معتقد طبع عوام است

عالم همه سودا یی اندیشه خام است

ماروی تو دیدیم دیگر عید کد ام است

(۱۰) مفعول مفاعیل مفاعیل فعو لن

(۱۱)

ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

(بهار)

(۱۲) ربا می از نگاه کار برد زحافهای گونه گون در بیست و چهار

وزن سروده میشود که همه از شانه های بحر هزج استند.

به گو نه مثال :

مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع
بیدل کلف سیاه پوشی نشوی
تشنه یش گلو ی نو حه کوشی نشوی
بر خاک بپیر و همچنان رو بر باد
مر گت سبک است باردوش نشوی
(بیدل)

مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع

مفعول مفاعیل مفاعیل فعل

مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول فاع

مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول

(۱۳) زحاف افزو نیسپا و کاستیپا را گویند که در افاعیل روی میدهد،
از گونه خین، قبض، طی، کف، قصر، اضمار، قطع، حلف، کسف
شتر، جدع، شکل ...

((۱۴)) این وزن سالم نیست، مکفوف مقصور است .

بحر رمل مثنی سالم چنین است: فاعلان فاعلان فاعلان

دیشب ای بهتر ز گل در عالم خوابم شگفتی

شاخ نیلوفر شدی در چشمم پرآیم شگفتی

((سیمین بهسپا نی))

* چند شاخه دیگر از بحر هزج:

الف- هزج مثنی اُخرب: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

هان ای دل عبرت بین از دیده عبرت کن هان

ایوان مداین را آینه عبرت دان

یک ره زره دجله منزل به مداین کن

وز دیده دوم دجله برخا از مداین دان

((خا قانی))

ب- هزج مثنی اُخرب مسبغ:

مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن
در زیر مغان آمدیار م قد حی دردست
مست از می و میخوارا ناز نرگس مستش مست

(حافظ)

ج- هزج مثنی مقبوض : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
بنفشه رسته از زمین به طرف جویبارها
ویا گسسته حور عین ز زلف خویش تارها

(قائمی)

نمونه از شعر امروز در یکی از شاخه های هزج.
نگاه کن که غم درون دیده ام
چگونه قطره قطره آب میشود
چگونه سایه سیاه سر کشم
اسیر دست آفتاب میشود
نگاه کن تمام هستیم خراب میشود
تو آمده یز دورها و دورها
ز سر زمین عطرها و نورها
(فروغ فرخزاد)

نگاه کن	کغم درو	ندیده ام
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

د- هزج مسدس اخرج مقبوض: مفعول مفاعیلن مفاعیلن
نو روز در آمد ای منوچهری
یک مرغ سرود پارسی خواند
مرغان زبانه گرفته رایک سر
یک مرغ سرود ما ور النهری
بکشاد زبانه رومی و عبری
(منوچهری)

** کسوت صد رنگ از نیرنگ
همچو برق رنگ رنگ از دور
مشرقی راسوی خود خواند

وز هیا هو های گند آلود

سینه آگند ن

آیه های شعر قرن ماست

((رویین))

مشتري را سوی خد خا دن (فاعلا تن فاعلاتن فع)
فاعلاتن فاعلاتن فع

رمل مثنی مقصور - فاعلا تن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
صبح خیزان کاستین بر آسما افشانده اند
پایکو بان دست همت بر جها ن افشانده اند

((خا قانی))

رمل مثنی محذوف - فاعلا تن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
ای بهارستان اقبال ای چمن سیمایا
فصل سبز دل گذشت اکنون به چشم مایا

((بیدل))

(۱۵) رمل مثنی مخبون محذوف فاعلا تن فاعلاتن فاعلاتن فعلن
درازل پر تو رویت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ)

رمل مثنی مخبون مقصور - فاعلاتن فاعلاتن فعلا تن فعلا تن
بیدلان چند خیال گل و شمشاد کنید
خون شوید آن همه کز خود چمن ایجاد کنید

(۱۶)

((بیدل))

این که خاک سیه اش با لین است

اختر چرخ ادب پروین است

گرچه جز تلخی از ایام ندید

هر چه خواهی سخنش شیرین است

((پروین اعتصامی))

* چند شاخه دیگر از بحر رمل -

الف - رمل مثنی مخبون : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن
کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پر تو روی تو گوید که تو درخانه‌هایی

((سعدی))

ب - رمل مثنی مشکول - فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن
نه به سنگش آزمودم نه به خاکش بسودم
به کجا برم سری را که نکرده ام فدایت

((بیدل))

ج - رمل مسدس مقصور : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
روزها گرفت گور و باک نیست تو بمان ای آن که جز تو پاک نیست
((جلال الدین محمد))

د - رمل مسدس محذوف : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
ای شب از رویای تو رنگین شده سینه از عطر توام سنگین شده
((فروغ فرخزاد))

(۱۷) فاعلاتن فعلاتن فعلات .

ای رستخیز ناگهان ای رحمت بی منتها
ای آتش افروخته در پیشه اندیشه ها
امروز خندان آمدی مفتاح زندان آمدی
بر مستمندان آمدی چون بخشش و فضل خدا

((جلال الدین محمد))

(۱۹) خواجہ نصیر برآن است که سخنوران زبان دری این وزن را
کمتر به کار گرفته اند. (رکبه: معیار الاشعار - ص ۳۵)
نمونه:

از پی نا آمده آمده چه خوری عمر به تلخی چه گذاری به هدر
((عروض شهرستانی))

(۲۰) فغان ازاین غراب بین و وای او

که در نوا فکند ما ن نوا ی ا و

غراب بین نایز ن شده است و من

سته شدم ز استماع نوا ی او

((منوچهری))

* شاخه های دیگر از بحر رجز:

الف- رجز مثنی مطوی - مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

مرده بدم زنده شد م گر یه بدم خنده شدم

دو لت عشق آمد و من نو لت پاینده شدم

((جلال الدین محمد))

ب- رجز مطوی مخبون - مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن

سوخته لاله زار من رفته گل از کنار من

بیتونه رنگمونه بو ای قدمت بهار من

((بیدل))

(۲۱) بحر سریع مسدس مطوی موقوف - مفتعلن مفتعلن فاعلات

ای به سراپرده یثرب به خواب خیز که شد مشرق و مغرب خراب

((نظامی))

سریع مطوی مکفوف - مفتعلن مفتعلن فاعلان

پشت مرا کرد ز غم چنبری گردش این گنبد نیلوفر

((بهارستان جامی))

(۲۲) مفتعلن مفتعلن فاعلات

(۲۳) مفاعیلن مفاعیلن فاعلات

مرا داد گل پیشرس پیام

که نوروز رسد شاد و شادخوا

((صبوری خراسانی))

ز رخسار تو ما نند خا طر من تابنده نر از ماه ده چها ری
حسن تو به شور شیکری نهاده در ملک دل آیین سر بهداری
(بهار)

(۲۵) این وزن سالم نیست. وزن سالم این بحر - مستفعلن مفعولات
مستفعلن مفعولات است.

مخنوران در یزبان بیشترینه اوزان مزا حف آن از گونه منسرح
مطوی، منسرح مکسوف، منسرح مجدوع و منسرح منحور را به کار
برد مانده.

الف - منسرح مطوی مکسوف: مفتعلن فاعلین مفتعلن فاعلین
مکس شگوفه ز شاخ بر لب بام او فتاد
را ست چوقو س قزح یرگنر که کشان
(خاقانی)

ب - منسرح مطوی مو قوف: مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات
لحه انواز کرد جنگل شهباز باز
محمل پرواز بست سایه به بال غراب
(بیدل)

(۲۶) منسرح مطوی منحور: مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات
خواستم از آهل او تو بو سهر گفتم
تربیتی کن به آب لطف خسی را

گفت یکی بس بود اگر دوستانی
فتنه شود آزموده ایم جسی را

عمر دو باره است جوسه من و هرگز
عمر دو باره نداده اند کسی را
(فرخی)

(۲۷) خفیف مسدس مقصور - فاعلاتن مفاعلاتن فاعلاتن
عشق تامایل بیان گردد
دو جهان شوخی زبان گردد
(بیدل)

خفیف مسدس مخبون - فاعلاتن مفاعلاتن فاعلاتن مفاعلاتن
ز تماشای این چمن دزمزگان فراز کن
ز خمستان عافیت قدحی گبرو ناز کن
(بیدل)

(۲۸) بدین خر می چمن بدین روشنی بهار
یکی چون بهشت عدن یکی چون رخان یسار
(فرخی))

شبی هر هفت گنر به سوی چمن دلم
ز تن جا مه برکنم ز گل پیر هن کنم
(سجین بهیمانی))

(۲۹) مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات
(۳۰) مضارع مثنیٰ اذرب مکفوف مقصور
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
در شهر بند مهر و وفا دلبری نماید.
زیر کلاه عشق و حقیقت سری نما ند
(بهار))

مضارع مثنیٰ اذرب مکفوف محذوف -
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
طغی هنوز و بسته گهواره فنا
مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا
(خاقانی))

(۳۱) مضارع مثنیٰ اذرب :
از ناله دل ما تاکی رمیده رفتن
زین درد مندر حق باید شنیده رفتن
(۳۲) ای غبار دل نفسی اشک شوبه دیده بیا
یار میرود ز نظر يك قدم به دیده بیا
مقتضب مثنیٰ مطوی مقطوع - فاعلات مفعول فاعلات مفعول
نشه او جها دارد عیش فوجها دارد
عشق موجها دارد بحر بیکنار است این
(۳۳) مجتث مخبون مقصور - مفاعیل فعلا تن مفاعیل فعلات

کنون که در چمن آمد گل از علم به وجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود

((حافظ))

مجتث مخبون محذوف - مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن .

ستاره دیده فرو بست و آرمید بیا

شراب نو به برگهای شب دوید بیا

((سیمین بهبهانی))

مجتث مثنی مخبون - مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

ازل به یاد کی باشد ابد دل کی خراشد

کی بودو هست گر آغاز و انتها تو نباشی

((بیدل))

مجتث مخبون مقطوع - مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

ز بعد ما نه غزل نی قصیده میماند زخا مه ها دو سه اشک چکید میماند

((بیدل))

(۳۴) متقارب مثنی مقصور .

شبی چون شبه روی شسته به قیر

نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

((فردوسی))

مقارب مثنی محذوف - فعولن فعولن فعولن فعل

چو از زلف شب باز شد تابها فرو مرد قندیل محرابها

((منوچهری))

مقارب مثنی سالم - فعولن فعولن فعولن فعولن

سلامی چو بوی خوش آشنا یی بر آن مرثیه دیده را روشنایی

((حافظ))

مقارب مثنی اثلیم - مفعول فعلن مفعول فعلن

بیکسی شبیه مخون هم ندارم دیگر کی ریزد گل بر مزارم

((بیدل))

مقار ب مقبو ض ائلم شانز دهرکنی-

فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن
زهی چمن ساز صبح فطرت تبسم لعل مهر جویت
زبوی گل تا نوای بلبل فدای تمهید گفتگویت

(۳۵) از عدم حرف هستی نشاید همی

دعوی کبرو مستی نشاید همی

خاک را جز که پستی نشاید همی

از فناخود پرستی نشاید همی

((میرزا حبیب خراسانی))

افسانه نیما در شاخه همی وزن سروده شده است :

ای فسانه ، فسانه ، فسانه

ای خدنگ ترا من نشانه

ای علاج دل ای داروی درد

همره گریه های شبانه

با من سوخته در چه کاری ؟

(۳۶) به پنداشت عرو ضیان اوزبحوزویره تازیست

طویل مثنی سالم - فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

چگویم نگارینا که با من چه کردی

قرارد زدل بردی ز صبرم جدا کردی

(مفتاح القوس استاد بیتا ب ص ۴۴)

(۳۷) از وزنهای ویژه تازیست. گروهی از استادان پارین در یکی از

شاخه های دیگر آن (فاعلا تن فاعلن فاعلاتن فاعلن) شعر سروده اند.

ای غزال مشکمو خیزو زی مشکو خرام

پیشواز سده راز غوان افکن به جام

((سروش))

(۳۸) ای زلف دلبر من دل‌بند و دل‌گسلی

که در پناه‌مهی که در کنار گل‌سای

((ادیب صا بر ترمزی))

(۳۹) بیشتر ینه در شعرشاعران تازی به‌کار رفته است .

شاخه‌یی دیگر از این بحر (مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن) در
عروض خراسانی به‌کار گرفته شده است .

چه شد صنما که سوی کسی به‌چشم و فانیگری

ز سرمه جفا‌فیکتری طریق و فانیسپری

(۴۰) هر چند از بحور ویژه تازیست اما نمونه‌های مثنی‌سالم
آن را در شعر دری نیز می‌توان یافت .

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

سر طره‌یی به هوا فشان ختنی زمشک تر آفرین

مژه‌یی بر آینه باز کن گل عالم دیگر آفرین

((بیدل))

کامل مضمر - متفاعلن مستفعلن متفاعلن مستفعلن

صنما خیالت را چه شد که بهمان‌دارد الفتی

خجلم زدا غمت‌کزو فانی گنا رد الفتی

((مفتاح الغموضی ص - ۳۳))

(۴۱) عروض ضعیف بحرهای کامل و ناقص، مدید و بسیط را

ویژه عروض تازی و بحرهای قریب مشاکل و جدید راویژه عروض
دری میدانند .

واژه‌نامه عروض و قافیه

پیش در آمد:

امروزه سخن راندن در باره عروض و قافیه و دانش های سنتی دیگر خاکستری و رنگ پریده می نماید.

آنانی که عمری در راه آموختن و آموختاندن این دانش ها رنجی چنانگاه را باشکیبایی سقراط وار پذیرا شده بودند جان و جانی به بر سرای دیگر بردند و اکنون کمتر کسی را سراغ داریم که از این دانشها ، به ویژه عروض ، آسان که بایسته است آگاه می داشته باشد .

گروهی از شاعران جوان ما به تعبیر خودشان از این ((کیمیای سده بیستم)) به گونه ای بیزار می جویند که امضا سپندان از اهریمن و حتی به بها نه اینکه مقوله ها و واژه های عروض نام تازی دارند.

این درست است که پیشینیا نهما در بخش وزن شعر نیز چون دیگر رشته های ادبیات شناسان ادبیات شناسان تازی تأثیر ناکرانه پذیرفته اند و عروض کهن ما را نارسایی هاست که نویسنده در جای دیگری از این نارسایی ها گسترده تر سخن گفته است . (۱) چه لغزش از این بزرگتر که عروض بیابان بنیاد وزن را بر حروف ساکن و متحرک استوار ساخته اند . حال آنکه حرف ساکن به تلفظ اندر نمی آید مگر آنکه باحرکتی درآمیزد . گویا

سر چشمه این لغزش شیوه بر خورد گروهی از دانشمندان تازی و پیروان خراسانی آنان است که حرکت راعض حرفی انگارند. پایه گذار عروض، خلیل بن احمد، خود تاجایی به این نارسایی پی برده و برای زدودن آن حرفهای ساکن و متحرک را در آمیخته و از آنها اسباب، او تاد و فواصل ساخته و اینها را اجزای اولی وزن انگاشته است.

باری این نارسایی ها که از نسبی بودن و محدود بودن شناخت آدمیان بر میخیزند نباید ما را به آن وا دارند که عروض را یکسره به دست فراموشی بسپاریم و خوشن را از کار بست نهادهای آن بی نیاز بینداریم.

آسانگیریهای بشمار که در شعر بسا از شاعران کنونی ماحتی در شعر شماری از پیشکسوتان مادیده میشود، زاده آنست که نسل ما عروض را به بهانه نو جوئی (!) به هیچ گرفته و فراموش کرده است.

واژه نامه عروض و قافیه که از نظر خواننده گان گرامی گزارش مییابد تلاش ناچیزیست برای روشن نگاه داشتن این جزاغ نیم مرده و نه مدعی آن که ((هر ساعت فزون گرددش روغن)).

واژه نامه عروض و قافیه

امید است پژوهنده گان و دانشمندان گرانمایه بر این برگها، که با خضوع فرا هم آمده اند، مهر ورزانه بنگرند و نویسنده را از لغزشهای بیجاها نند اگرچه تلاش او را هوده بی نباشد. کوشش بیپوده به از خفته گی دوست دارد، دوست این آشفته گی

الف

الف (۲)

در لغت به معنای دراز ساختن دامن، و در اصطلاح عروض و غیبیا افزودن يك الف است، پیش از ساکن در و تد مجموع که در آخر

رکن باشد یا افزودن يك حرف صامت در آخر جزء ، به گونه مثال چنان که مفاعیل را مفاعیلن و مستفعلن را مستفعلن سا زدند.

ارکان (ع)

سبب، و تده و فاصله را ارکان نامند.

اسباع (ع)

در لغت به معنای بچه افکنده شتری که به زادن نزديك و ثلاثی مجرد آن ((سبع)) به معنای فراوانی و گشاده گی و در عروض افزودن يك حرف صامت است بر سبب خفیف که در آخر رکن آمده باشد. چنانکه فاعلاتن را فاعلاتن سازند سپس با فاعلیان تبدیل گردد.

اسباع (ق)

حركات حرف دخیل را گویند، چون حرکت (ی) قبایل و شمایل :
 در این بیت سعدی :

چشم بد دور ای بدیع شمایل ماهمن و شمع جمع و میر قبایل

اضمار (ع)

در لغت به معنای در دل نهان داشتن و نیز به معنای لاغری ساختن است و عروض ضیاع تبدیل دو هجای کوتاه به يك هجای دراز را اضممار خوانند. چنان که مستفعلن را مستفعلن سازند. به سخن دیگر اضممار ساختن حرف دوم سبب ثقیل است.

افاعیل (ع)

از در آمیختن و تقدیم و تاخیر ارکان (سبب ، و تده و فاصله) فاعیل پدید می آید. افاعیل را برده گونه دانسته اند، فعولن، فاعیلن، مفاعیلن ، فاعلاتن ، فاعلاتن ، مستفعلن ، مستفعلن ، متفاعیلن ، مفاعیلن ، مفعولات .

از در آمیختن این افاعیل سه شکل عروضی پدید می آیند ، در آمیختن سبب و يك و تده ، در آمیختن دو سبب و يك و تده ، در آمیختن يك و تده و يك فاصله ، از در آمیختن يك و تده و يك سبب شکل های زیرین پدیدار میشوند :

الف- اگر و تد پیش از سبب آید، وزن فعلن به دست می آید، مانند :
مخوری .

ب- اگر سبب پیش از و تد آید وزن فاعلن به دست می آید ما نند
می خور .

از در آمیختن دو سبب و يك و تد شش شکل عروضی زیرین بدید
می آیند : در آمیختن دو سبب و و تد مقرون سه شکل دارد :
الف- اگر و تد مقرون از دو سبب پیشتر آید ، فاعلن به دست می
آید ، مانند : شکن مینا .

ب- اگر دو سبب پیش از و تد مقرون آیند مستفعلن به دست می
آید ، ما نند : مینا شکن

ج- اگر و تد مقرون در میان دو سبب آید فاعلاتن به دست می آید،
ما نند : باده آور .

در آمیختن دو سبب و و تد مفروق نیز سه شکل دارد :

الف- اگر دو سبب پیش از و تد مفروق آیند مفعولات به دست می-
آید ، ما نند ، برشدنا له .

ب- اگر و تد مفروق پیش از دو سبب آید دفاع لاتن به دست می آید،
ما نند : ناله شعلبر .

ج- اگر و تد مفروق میان دو سبب پیش آید مس تفع لن به دست می
آید، ما نند ؛ برناله شد . در آمیختن يك و تد و يك فاصله به دو گونه
انجام می پذیرد :

الف- اگر و تد پیش از فاصله آید ، مفاعلتن به دست می آید ،
ما نند : خبر نرسد .

ب- اگر فاصله پیش از و تد آید متفاعلن به دست می آید، ما نند :
نرسد خبر .

افاعیل (فرعی) - بیست و شش گونه است : مفاعیل ، مفاعیل ، فاعلن
فاعلن ، مفعولن ، مفعول ، مفعول ، مفاعلن ، قاع ، فع ، فاعلات ، فعاتن ،
فعلات ، فعلن ، فعلن ، فاعلان ، فعلان ، مفتعلن ، فعلان ، مفعولان ، مفعولان ،
فعل ، فعل ، فعلان ، مفاعیلان ، فاعلییان ، (فاعولن هم

در شمار افاعیل آمده است و هم از شمار افاعیل فرعی.

لقواء (ق)

در لغت به معنای نیازمند و در جایی خشک و بی آب و گیاه
فرو آمدن و در اصطلاح پژوهشگران ادبیات شناسی به معنای ناهمگونی
حدو و توجیه است در قافیه.
نا همگونی حدو:

هر روز یرو مفتی و شاعر که او طوسی بود
چون نظام الملک و غزالی و فردوسی نبود
نا همگونی توجیه:

از غصه هجران تو دل پر دارم
پیوسته از آن دیده به خون تر دارم

استغما (ق)

در لغت به معنای کج ساختن و خم نمودن و در (قافیه) نا همگونی
حرف روی و تبدیل آن به حرف دیگر را گویند که باروی قریب
المخرج باشد، مانند:

همی گرز بارید بر خود و ترک
پنیر برگ خزان بارد از بید برگ

ایطاء (ق)

در لغت به معنای پای بر پای دیگر نهادن و پایمال کردن و در
اصطلاح تکرار کلمه یی است در قافیه و برد گونه است:
الف- ایطای خفی: آنست که تکرار کلمه در قافیه بنابر فراوانی
کار برد چشمگیر نباشد، مانند: دانایو بینا.

ب- ایطای جلی: که آنرا شایگان نیز میگویند آنست که تکرار کلمه
آشکار و چشمگیر باشد، مانند: افسو نگری و صوفیگو و سیمین
و جبین که (ین) دروازه سیمین اصلی نیست و هر واژه جبین اصلی است.
مقدار یار هم نفس چون ملزنا ندهیچکس

ما همی که در خشک او فتد قیمت بداند آب را

امروز حالا غرقه ام تا در کنایه و فتم
وانکه حکایت میکنم گرزده ام غرقا — را
(سعدی)

آن یکی بنده نصایح آن یکی عشق و مدیح
آن یکی ز حد و شریعت و آن یکی صوفیگری
شعر شاعر نغمه آزاد روح شاعر است
کی توان این نغمه را بنهفت با الفسوف نگری
(بهار)

همچنان واژه های مانده: ((دوستان)) را که به (الفونو) از
جمع ختم شده اند نمی توان با واژه های مانند کحان که (ا
ونون) آن اصلی است قافیه ساخت.

بقره (ع)

به فتح اول و سکون دوم در لغت به معنای از ریشه بر
و بریدن و در اصطلاح عروضی ضمیمه عین آمیزه جب و خرم است
حنف (م و عی و لن) باشد که (فا) میماند و به جای فاع میگنارند و
ابترا گویند. به سخن دیگر بقره حنف دو هجای دراز و یک هجا
کو تاه است.

بحر (ع)

مقوله عروضی که بر گو نه های بوزان اطلاق میگردد. از تکرار
آمیختن افعیل این نزده بحر پدید می آیند
الف بحر های که از تکرار افعیل پدید می آیند.

- ۱- هزج از هشت مفاعیل
- ۲- رجز از هشت مستفعلن
- ۳- رمل از هشت فاعلاتن
- ۴- متقارب از فعولن
- ۵- کامل از هشت متفاعلن

۶- وافر از هشت مفاعلتن

۷- متدارك از هشت فاعلن

ب- بحر ها یی که از در آمیختن افاعیل پدید می آیند:

۱- صعنار از چهار مفاعیل فاعلاتن.

۲- مجتث از چهار مستفعلن فاعلاتن.

۳- منسرح از چهار مستفعلن مفعولات.

۴- مقتضب از چهار مفعولات مستفعلن.

۵- طویل از چهار فاعلن مفاعیلن.

۶- بسیط از چهار مستفعلن فاعلن.

۷- مدید از چهار فاعلاتن فاعلن.

۸- سریع از دو مستفعلن مستفعلن مفعولات.

۹- خفیف از دو فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن.

۱۰- قریب از دو مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن.

۱۱- جدید از دو فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن.

۱۲- مشاکل از دو فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن.

بسیط (ع)

از بحر هایی ویژه شعر تازی است و از چهار بار مستفعلن فاعلن ساخته میشود. سخنوران زبان دری این بحر را بسیار کم به کار گرفته اند.

چون خار و خس روز و شب افتاده ام در رهت

باشد که بر حال من افتد نظر ناگهانت

(جا می)

ب-

مجموعه یی از هجا ها ست که بایک تکیه یا ضرب قوی به هم پیوند می یابند و از تکرار یک پایه یا تکرار متناوب چند پایه وزن پدید می آید.

به سخن دیگر پایه کو چکترین واحدوزن شمرده میشود. به گونه مثال
دروز نذیرین :

رها رها رها رها رها

که در عروض سنتی رجزمخبون نامیده میشود و بروزن
مفاعیلن مفاعیلن تقطیع میشود، پایه ((رها)) است که از تکرار آنوزن
پدید می آید. هدف از وضع افاعیل در عروض نشان دادن
همین پایه ها است.

— — —

تاسیس (ق)

الفی است که به فاضله یک حرف متحرک پیش از روی می آید، مانند
الف قاصر و ما هر در این قطعه انوری :

گر چه در بستم در مدح و غزل یکباره گوی
ظن میر کز نظم الفاظ و معانی قاصرم
بلکه در هرنوع کز اقران من داند کسی
خواه جزوی گیر آنرا خواه کلی ما هرم

تخنیق (ع)

حالتی است که زحاف در میان مصراع واقع میشود. چنانکه
از مفاعیلن، فاعیل میماند و به جای آن مفعول میگذارند.

ترفیل (ع)

در لغت به معنای دراز کردن و در اصطلاح عروض عبارتست از
افزودن یک هجای دراز بر یکی از افعیل، چنانکه از مستفعیلن -
مستفعلاتن میسازند.

تشعیت (ع)

در لغت به معنای پراگنده ساختن و در اصطلاح عروض
حذف یکی از دو متحرک است در و تده مجموع. چنانکه فاعلاتن فاعا تن
میماند و به جای آن مفعولاتن میگذارند. این دگرگونی تنها در

بحر های مجتث، خفیف، مد ید و رمل رخ میدهد.

تطویل (ع)

افزودن يك هجا ی دراز است بایك حرف صامت در آخر. چنانکه مستفعلن، مستفعلا تان می شود.

تقطیع (ع)

در لغت به معنای قطعه، قطعه کردن و در اصطلاح عروض ضرس قطعه قطعه کردن اجزای بیت است به گونه ای متحرک در برابر متحرک و ساکن در برابر ساکن آید. شایان یادآوری است که عروض ضعیفان در تقطیع، حروف ملفوظ را به تدریج بشمارند نه حروف مکتوب را.

تکیه (ع)

وضوح بخشیدن به يك هجا یا کلمه و برجسته ساختن آن است به وسیله تلفظ.

توجیه (ق)

در لغت به معنای روی کردن به سوی چیزی، حرکت پیش از روی ساکن است، مانند حرکت پیش از ((ر)) در این بیت:
ترا بند سعدی بس است ای پسر
اگر گوش گیری جو بند پسر

تلم (ع)

در لغت به معنای رخنه کردن و در اصطلاح عروض ضرم فعلی است که عولن میشود و به جای فعل عولن میگذارد.

-ج-

جبه (ع)

در لغت به معنای چیره شدن و بریدن و در عروض حنف دو سبب می ولن است. از مفاعیلن که (مفاعیلن) و به جای آن فعل میگذارند. به سخن دیگر حنف دو هجای بلند را جبه مینامند.

جحف (ع)

در لغت به معنای زیان کردن و در عروض ضری حنف فاعلاتن است.

که فعلاتن میشود . پس فعلا را حذف میکنند که تن میماند و به جای آن
فع میگذارند .

جدع (ع)

در لغت به معنای بریدن دست یا بریدن گوش و بینی و در عروض
حذف هر دو سبب مفعولات و ساکن ساختن (ت) آن است که لات میشود
و به جای آن فاع میگذارند . به سخن دیگر حذف دو هجای دراز و یک
هجای کوتاه را جده مینامند .

جدید (ع)

از بحرهای ویژه شعر دری سالم آن فاعلاتن مستفعلن است .
اما سخنوران زبان دری این وزن را بسیار کم به کار گرفته اند .
جدید مخبون (ع) فعلا تن فعلا تن مفاعله:

چون قدت گر چه صنو بر کشد سری
نبود چون قد سروت صنو بری
(سیفی)

حاجب (ق)

اگر واژه یی پیش از قافیه تکرار شود آنرا حاجب نامند . چون واژه
سلطان در این رباعی مسعود سعد:

سلطان ملك است و در دل سلطان نور
هر روز به روی او کند سلطان کور
هر گز نرود براو به سلطان روز
چشم بد خلق از او واز سلطان دور
به پنداشت سخن سنجان پارین اگر حاجب در میان دو قافیه جای
گیرد زیبا یی شعر فزون می یابد . چنانکه معزی گفته است :
ای شاه زمین بر آسمان داری تخت
بسست است عدو تا تو کجا ن داری سخت

حمله سبك آری و گران داری رخت
پیری توبه تدبیر و جوان داری بخت

حذف (ع)

در لغت به معنای کوتاه شدن و در عروض افتادن و تده مجموع از آخر رکن را حذف مینامند، چنانکه از مستفعّلن، مستفّ میماند و به جای آن فعلن میگذارند. به سخن دیگر حذف يك هجای دراز را حذف میخوانند.

حذف (ع)

در فاعلاتن حذف (ن و تا) است که فاعلا میماند و به جای آن فاعلن میگذارند. در مفاعیلن حذف (لام نون) است که مفاعی میماند و به جای آن فعولن میگذارند. در فاعولن حذف (لام و نون) است که فاعول میماند و به جای آن فعل میگذارند.

حذف (ق)

در لغت به معنای برابری ساختن و در اصطلاح حرکت پیش از ردف و قید را حذف مینامند.

-ج-

خب (ع)

در لغت به معنای نهفتن و دوختن دامان برای کوتاهی تاه ساختن و در اصطلاح عروض حذف حرف دوم سبب خفیف است، چنانکه از فاعلاتن فعلاتن میماند و از مستفعّلن که به جای آن مفاعلن میگذارند.

خر (ع)

در لغت به معنای ویران شدن در اصطلاح آمیختن خرم و کف است. به سخن دیگر حذف حرف اول و هفتم مفاعیلن است. چنانکه فاعیل میماند و به جای آن میگذارند.

خرم (ع)

در لغت به معنای شکافتن بینی و در اصطلاح حذف حرف اول و تده

مجموع است که در آغاز رکن آمده باشد. چنانکه از مفاعیلن، فاعیلن میماند و به جای آن مفعو — میگذارند.

خروج (ق)

حرفی است که وصل بدان پیونددها نند:

خرمانتوان خورد ازین خار که کشتیم

دیار نتوان بافت ازین پشم که رشتیم

(سعدی)

خزم (ع)

در لغت به معنای بریده شد است و در اصطلاح در آمیختن اضممار و طی را خزل مینامند. چنانکه از متفاعلن مفتعلن میسازند.

خزم (ع)

در لغت به معنای حلقه افکندن در بینی شتر و در اصطلاح عبارت از افزودن يك، يادو، یا سه یا چهار حرف بر واژه یی و به شمار نیابردن در تقطیع خزم است از ویژه گیهای کارشاعران زبان تازی است و سخنوران زبان دری آنرا بسیار کم به کار گرفته اند.

خفیف (ع)

از بحرهای شعر دری و تازیست و غالباً وزن سالم آن به کار گرفته شده است:

الف- خفیف مسدس مقصور - بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلات:

عشق تا ما یل بیان گردید

دو جهان شوخی زبان گردید

(بیدل)

ب- خفیف مسدس مخبون محذوف - بروزن فاعلاتن مفاعلن

فعلن:

اعتبار حقیقت از لی

آب و رنگ بهار لم یز لی

(بیدل)

ج- خفیف مثنی مخبون بروزن فعلا تن مفاعلن فعلاتن مفاعلن:

چو غمت نیم شب زند در خلوت سرای من

بگشا یددیری دگر زبلا ها برای مــــن

(رعدی آذر خشی)

نرسیدی به فهم خود در عزم دگر گشا

به جهانی که نیستی مرثه ببرند و در گشا

(بیدل)

د- خفیف مسدس مخبون بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلاتن :

سبزه ها نود مید و یار نیا مد

تازه شد باغ و آن نگار نیا مد

(امیر خسرو دهلوی)

خلع (ع)

یکجا شدن خبن و قطع را خلع گویند . چنانکه اگر مستفعلن را خبن

کنند مفاعلن میشود و اگر مفاعلن را قطع نمایند فعولن میگردد.

—د—

دخیل (ق)

حرف متحر که است میان الف تاسیس و روی در آید ، ما نند (ی)

های شمایل و قبایل و غیره در این شعر سعدی :

چشم بدت دور ای بدیع شمایل

ماه من شمع جمع و میر قبا یــــل

هر صفتی را دلیل معرفت هست

روی تو بر قدرت خدا است دلایل

دوایر (ع)

چون بحر های عرو ضی بر پایه شمارش و تد ها ، سببها و فاصله

ها و پیش و پس آمدن آنها بایک دیگر پیوند دارند ، خلیل بن احمد

بنیاد گذار علم عرو ض بر آشنای خت بهتر و آسانتر بحرهای

گونه گون به و ضعیف دایره پرداخته و بحر هایی را که به هم پیوند
نزدیکترین دارند در هر يك از این دایره ها گنجا نیده است .
سپس پیروان او و عرو ضییا ن دیگر سه دایره بر دوایر خلیل
افزوده اند :

دایره مستفقه : از دایره های اوزان مشترک میان دری و تازی
است و بحر های هزج سالم و مقارب سالم از آن بر می آیند .
دایره مجتلبه : از دایره های اوزان مشترک میان دری و تازی است و بحر
های هزج سالم ، رجز سالم و رمل سالم از آن بر می آیند .

دایره مجتلبه زایده : مزاجه : هنوز ویژه و زنهای شعر دری
است و بحر های هزج مثنوی مکفوف ، رجز مثنوی مطوی و رمل
مثنوی مخبون از آن بر می آیند .

دایره مختلفه : ویژه و زنهای شعر تازیست و بحر های طویل
بسیط و زاید از آن بر می آید .
دایره مشتبهه : در بر گیرنده شاخه های شش بحر است که آنها
را شاعران تازی بیشتر به کار گرفته اند :

فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن	از شاخه های بحر خفیف
مستفعلن مستفعلن مفعولات	از شاخه های بحر سریع
مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن	از شاخه های بحر مجتلبه
مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن	از شاخه های بحر مضارع
مفعولات مستفعلن مستفعلن	از شاخه های بحر مقتضب
مستفعلن مفعولات مستفعلن	از شاخه های بحر منسرح

دایره مشتبهه زایده : ویژه و زنهای شعر دری است و آنرا دایره
مختلفه نیز نامیده اند . بحر منسرح مطوی ، مضارع مکفوف و مجتلبه
مخبون از این دایره بر می آیند .

دایره مشتبهه مزاجه : ویژه و زنهای شعر دری است و آنرا دایره
مثنوی نیز نامند . بحر های سریع مطوی منسرح مطوی ، قریب

مکفو ف، مضارع مکفو ف، خفیف مخبون و مجتث مخبون از این دایره بر میایند.

دایره موتلفه: ویژه وز نه—شعر تازی است و بحر های وافر کامل از آن بر میایند.

رجز (ع)

در لغت به معنای شتاب و نا آرا می است و سپس در میان قبیله های تازه به معنای شعر سرود نو یا شعر خواندن در مقام مفاخرت و خود ستایی رواج و گسترش یافته است. رجز در اصطلاح عروضی یکی از بحر های برگزیده و خوش آهنگ شعر دری و تازی است. سخنوران زبان دری بیشترینه در این شاخه های بحر رجز شعر سروده اند:

الف— رجز مثنی سالم بزوزن مستفععلن مستفععلن مستفععلن مستفععلن ای نو ش کرده نیش را، بی خویش کن با خویش را
با خویش کن بی خویش را، چیزی بده درویش را

(جلال الدین محمد بلخی)

ب— رجز مثنی مخبون بروزن مفاعلن مفاعلن، مفاعلن مفاعلن زسنگ اگر ندیده ای چسان جهدش را
به برگهای لاله بین میان لاله زار هـ—

(قاآنی)

شایسته یاد آوریست که شعر معروف فروغ فرخزاد:
نگاه کن که غم درون دیده ام
چگونه قطره قطره آب میشود
چگونه سایه سیاه سر کشم

اسیر دست آفتاب میشود

در یکی شاخه های همی—ن بحر سروده شده است. بی آنکه

شاعر اندیشه خویش را سراپا د روزن سنتی و ار کان و افاعیل
سنتی ز ندانی سازد .

ج- رجز مطوی مخبون برو زن مفتعلن ، مفاعلن ، مفتعلن ، مفاعلن :
گر به هوای انگبین بر سر غنچه میروی

شیره جان چومید هد قصه رنگ و بو مکن
د- رجز مخبون مسدس بر وز مفاعلن ، مفاعلن ، مفاعلن
فغان ز جغد جنگ و مر غوای او

که تا ابد بریده باد نای او

(بهار)

ه- رجز مثنوی مطوی بروزن مفتعلن مفتعلن مفتعلن :

می شگفت گل به چمن ها ز نسیم سحری

و ه چه شود گر نفسی پهلوی ما باده خوری

و- رجز مثنوی مخبون مقطوع بروزن مفتعلن مفاعلن مفتعلن
مفعولن :

سرو نخوانمت که او نیست بدین رعنائی

ماه نگو یمت که او نیست بدین زیبا یی

(جامی)

ردف (ق)

در لغت به معنای چیزی است که از پی چیز دیگر آید و در اصطلاح
(الف ، واو و یایی) است که بدو فاصله پیش از روی قرار گرفته
باشد .

ردف بردو گونه است: اصلی و زاید.

الف- ردف اصلی: اگر الف ساکن ما قبل مفتوح ، واو ساکن ما قبل
مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور بدون فاصله پیش از روی قرار
گیرند ردف اصلی نامیده میشوند.

شهر غز نین نه هما نست که من دیدم پاز
چی فتاده است که امسال دگرگون شده کار
(فرخی)

* * *

کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
(حافظ)

* * *

صبح آمد و علامت معقول برکشید
وز آسمان شما مه کافور برد مید
(کسایی)

ب- ردف زاید: اگر میان ردف اصلی و روی حرفی ساکن فاصله پدید آرد. این حرف را ردف زاید و این گونه قافیه را مردف به ردف مرکب مینامند. حرفهایی که ردف زاید واقع میشوند اینها هستند ش، ر، ف، س، خ، ن. از در آمیختن این حرفها عبارت ((شرف سخن)) بدست می آید. از یکجا شدن هر کدام از این حرفهای ششگانه باهر يك از ارادف سه گانه اصلی هجده قافیه بدست میتوان آورد که مشهورترین آنها را با ارایه مثالهایی در این جا می آوریم:

ش- در دو قافیه آمده است:

چو مشرف طریق دیانت گذاشت

بباید بر او ناظری برگماشت

* * *

شد به گرما به درون استاد گوشت

بود فربه و کلان بسیار گوشت

ا- در يك قافیه آمده است:

چون به امر حق نمی برید کارد

کارد را از کف خلیل الله گزارد

ف- در سر قافیه آمده است:
 اندر دل من هزار خور شید بتافت
 آخر به کمال ذره یی راه نیافت
 * * *

ز دیدار او هیچ نشگیفتمی
 و گر هیچ دیدی براو شیفتگی
 * * *

س- در سه قافیه آمده است:
 زمن نشنون شاه جز حر فراست
 تو آن کن که از پادشاهی سزا ست
 * * *

کسی قول دشمن نیارد بدهد و ست
 جز آن کس که در دشمنی یار او ست
 * * *

خ- در سه قافیه آمده است:
 هر که آمد عمارتی نو ساخت
 رفت و منزل به دیگری پرداخت
 شبی دود خلق آتشی بر فروخت
 شنیدم که بغداد یکسر بسوخت
 * * *

ن- در يك قافیه مشهود است:
 به یغما ملك آستین بر فشانند
 و ز آنجا به تعجیل مر کب برانند
 سخن سنجان پیشین التزارد فرآ، چه اصلی و چه زاید ضروری
 دانسته اند.

ردیف (ق)

يك یا چند واژه مستقل است که پس از قافیه در آخر بیتها تکرار

گردد و به گو نه یی آورده شود که شعر از شیدگاه معنا و ز بدن نیاز داشته باشد مانند واژه ((گذرد)) در این بیت نوید :

اگر چه عمر به يك جنبش نظر گذرد

خدا کند که از این نیز زود تر گـذـر د

گا هی هم رتیف از چند جمله سا خته میشود ما نند :

ای دو ست که دل زبنده برداشته ای

نیکوست که دل زبنده برداشته ای

دشمن چو شنید می نگنجد نشاط

در پوست که دل زبنده برداشته ای

به پنداشت پیشینیا ن اگر ردیف در همه بیتها ی يك شعر معنا ی یگانه یی را ارایه نکند کاری است ناپسندیده ، ما نند :

لاله رخ بنمود و عالم را گلستان کرد باز

کوه را دا مـن پراز لعل بد خشان کرد باز

غنچه گل بر گریبان دکه یاقوت داشت

گل به ناخن های رنگینش گریبان کرد باز

رس (ق)

در لغت به معنای آغا زکرت نودر اصطلاح حرکت ماقبل الف تاسیس یعنی فتحه رازس مینامند . مانند حرکت قاف و میم در واژه های قاصر و ما هر که در این شعرا نوری به کار رفته اند :

گرچه در بستم در مدح و غزل یکباره گی

ظن مبرکز نظم الفاظ و معانی قاصرم

بلکه در هر نوع کز اقرا ن من داند کسی

خواه جز گیری آنرا خواه کلی قاصرم

رفع (ع)

حذف س از مستفعلن و حذف مفا از مفعولات است که به جای نخستین فاعلن و به جای دو مین مفعول می گذارند . به سخن دیگر حذف يك

هجای کو تاه و یک هجای بلند را رفع مینامند .

رمل (ع)

در لغت به معنای باران اندك افزونی در چیزی و نیز به معنای بوریاء یافتن آمده است .

که چون و تد های از کان این بحر را دو سبب در میان گرفته است آن را رمل نامیده اند .

گروهی از پژوهشگران بر آنند که رمل بر گرفته شده از رملان (گونه یی نویدن شتر) است و چون در این بحر سببهای خفیف فراوان است و باشتاب خوانده میشود آن را رمل نامیده اند .

رمل مثنی سالم - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن:

گرگنه باشد که مردم برندار نداز تودیده

در همه گیتی نماند غین کوران بیگناهی

(شهریار)

رمل مثنی مقصور - فاعلا - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن:

صبح خیزان کاستین بر آسمان افشانده اند

پای کوبان دست عمت بر جهان افشانده اند

(خاقانی)

رمل مثنی محذوف - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن:

غنچه گیهایت نصیب دیده بیدل مباد

چشم آن دارم که تابینم گلستان بینمیت

(بیدل)

یاد داشت: مصراع نخستین مقصور و مصراع دومین محذوف

است و عروضیان این را روا میدانند.

نمونه دیگر که هر دو مصراع آن محذوف است:

ای بهارستان اقبال ای چمن سیمایا

فصل سیردل گذشت اکنون به چشم مایا

(بیدل)

نمونه از شعر امروز دریکی از شاخه‌های همین وزن:
 در خلو ص بیمناك سایه های سبز
 میبرد در گیسو انش دست دست باد
 باز وانش ساقه های تردنیلو فر
 میتند بر تار دیوار تن من پاك
 گرمی نابها ران هما غو شی

(پرویز خا یفی)

رمل مثنی مخبون محذوف - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن:
 در ازل پر تو حسنت ز تجلی دم زت
 عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
 (حافظ)

رمل مثنی مخبون مقصور - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات:
 بیدلان چند خیال گل و شمشاد کنید
 خون شو ید آن همه کز خود چمن ایجاد کنید

(بیدل)

رمل مثنی مخبون مقطوع مسبق - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن:
 ساکنان حرم سر عفاف ملکوت
 بامن راه نشین باده مستانه زدند

(حافظ)

نمونه یی از شعر امروز در یکی از شاخه های همین وزن:
 خانه دو ست کجا ست ؟
 در فلق بود که پرسید سوار
 رهگذر شاخه نوری که بر لب داشت به تاریکی شنها بخشید
 وبه انگشت نشان داد سپیداری و گفت:
 نرسیده به درخت ...

(سمیرا سپهری)

رمل مثنی مشکول - فعلا تن فعلات فاعلاتن :

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم

(جلال الدین محمد)

نمونه‌یی از شعر امروز در یکی از شاخه‌های همین وزن :

- به کجا چنین شتابان ؟

گون از نسیم پرسید

دل من گرفته زین جا

هوس سفر نداری

زغبار این بیابان

سفرت به خیر ! اما تو دوستی خدا را

به شگوفه‌ها به باران

برسان سلام ما را

(شفیعی کدکنی)

رمل مسدس سالم - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن :

ای نگارین روی دلبر ز آن مایی

رخ مکن پنهنجا چو اندر جان مایی

رمل مسدس مقصور - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن :

نقد شاعر در خور بازار نیست

نان به سیم نستر نتوان خرید

(اقبال)

رمل مسدس محذوف - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن :

شاد باش ای عشق خو شمسو دای ما

ای طیب جمله علتها ی

(جلال الدین محمد)

رمل مسدس مخبون محذوف - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن :

کاشکی جز تو کسی داشتمی

یابه تو دستر سی داشتمی

(خاقانی)

رمل مسدس مخبون مقصور - فاعلاتن فعلات :
هر که را روی خوش و موی نکوست

مرده وزنده من عاشق او سست

(ایرج میرزا)

روی (ق) -

روی را از روا گرفته اند و روا به معنای ریسمانی است که پای شتر را با آن بندند و در اصطلاح آخرین حرف اصلی قافیه را روی نامند، ما نند حرف (ن) در واژه های ((خرد)) و ((نگردد)) در این بیت فردوسی :

به نام خداوند جان و خرد
کزین بر تر اندیشه بر نگردد
روی بر دو گونه است :

۱- روی مقید - اگر روی ساکن و به حرف پیش از خود بسته باشد آنرا مقید مینامند.

۲- روی مطلق - اگر روی ساکن باشد و پس از آن که حرف وصل بدان پیوندد متحرک گردد آنرا مطلق میگویند.

اگر حرفی از حروف قافیه به روی نیوندد، روی را مقید مجرد مینامند و اگر حرفی از حروف قافیه به آن پیوندد یا به مقید رابه آن حرف نسبت میدهند، به گونه مثال : مقید به تاسیس، مقید به دخیل مانند اینها.

اگر به روی مطلق تنها حرف وصل پیوسته باشد آنرا مطلق مجرد مینامند و اگر حرف دیگری از قافیه بدان پیوندد روی مطلق را به آن حرف نسبت میدهند، به گونه مثال : مطلق به خروج، مطلق به مزید و مانند اینها. حروف پیش از روی پنج است : تاسیس، دخیل، ردف اصلی، ردف زاید و قید که با خود روی شش حرف میشود. بنابراین این قافیه را بر پایه ویژه گیهای روی مقید به یکی از این شش نام یاد میکنند :

۱- مقید مجرد :

سخن همچو جان ز آن نگر دد کهن

که فرز ندجان است شیرین سخن

۲- مقید به تاسیس :

بتان سیه چشم عنبر ذوا یب

سلام علی دار ام الکوا عب

۳- مقید به تاسیس و نخیل :

ماهمن و شمع جمع و میر قبا یل

چشم بدت دورای بدیع شمایل

۴- مقید به ردف مفرد :

نه آنرا که رفت آمدن هست باز

نه آنک آید ایدر بماند دراز

۵- مقید به ردف مرکب :

رفت و منزل به دیگری پرداخت

هر که آمد عمارتی نو ساخت

۶- مقید به قید :

یکی زوتن آسان و دیگر به رنج

چنین است رسم سرای سپنج

(ز)

زحاف (ع) - جمع زحف و زحف در لغت به معنای دور افتادن اصل است. در اصطلاح عروض افزونی ها و کاستی هایی رامیگویند که در افاعیل رخ میدهند، مانند اذاله، اسباع، بتر، تخنیق، ثلم، جب، جحف، جدع، حنذ، خبن، خرب، خرم، رفع، زلل، سلخ، شتر، شکل، صلح، طمس، عجز، قبض، قصر، قطع، کشف کف، نحر، وقف و هتم و غیره... بحری را که در آن زحاف واقع نمیشود ساهلم میخوانند.

زلل (ع) - در لغت به معنای لاغری پای و در اصطلاح عروض آنست که در مفاعیلن حزم و هتم یکجا صورت گیرد و از آن فاع به جا بماند.

(س)

سبب (ع) - واژه دو حرفی را در عروض سبب مینامند و بر دو

گونه است :

۱- سبب خفیف که حرف دو م آن ساکن است ، ما نند شب و تب
وبه این شکل نشان داده میشود: ۱۰۰

۲- سبب ثقیل که ازدو حرف متحرک و یک حرف ساکن پدیدمی-
آید ، ما نند همه و ر مه ونشا نه آن دو صفرو یک الف است- ۱۰۰
سریع (ع)- وزن سا لم این بحر مستفعلن مستفعلن مفعولات است و
سخنوران زبان دری آن را به کارنگرفته اند. گفته اند که چون در
این بحر شماره سببها بیشتر ازوتدهاست و خواند نش آسان است
آن را سریع نامیده اند.

سریع مسدس مطوی موقوف-مفتعلن مفتعلن فاعلات :
شعر دری گشت زمن نامجوی یافت از آن شاعرو شعر آبروی
(بهار)

سریع مسدس مطوی مکسوف-مفتعلن مفتعلن فاعلن :
قدرت صد لشکر شمشیرزن کم بود از ناله یک پیرزن
(نظمی)
سلخ (ع)- حذف (لا و) (تن) و ساکن ساختن (ع) در فاعلاتن که فاعل به
جا میماند.

سناد (ق)- در لغت به معنای نا همگونی و در اصطلاح نا همگونی
ردف است خواه اصلی باشد خواه زاید ما نند:

شهر یاز اندر پی او اسپ تاخت تا که اورا در بیا بانی بیافت
یاد داشت - شاعران عرب در ردف اصلی اختلاف (و) و (ی) را روا
دانسته اند . چنانکه عجل را با قتل و عنود را بارشید قافیه ساخته
اند.

(ش)

شایگان (ق)-رک به ایطاء

شتری (ع)- در لغت به معنای برگشته گی پلک و در اصطلاح حذف
(م) و (ی) از مفاعیلن است که فاعلن به جا میماند .

شکل (ع)- حذف (الف) و (ن) از فاعلاتن است که فعلات به جا

میماند و حذف (ن) و (س) از مس تفعل لن که مستفعل میماند و به جای آن مفاعل میگذارند .

(ص)

صدر (ع) - رکن اول مصراع نخستین را صدر می نامند .

صلم (ع) - در لغت به معنای بریدن گوش و در اصطلاح حذف و تد مفروق است، چنانکه از مفعولات مفعو میماند و به جای آن فع لن میگذارند .

(ض)

ضرب (ع) - ر.ك . به عجز .

(ط)

طویل (ع) - در عروض تازی و دری نام یکی از بحر ها ست بروزن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن .

سخنوران زبان دری اینوزن را بسیار کم به کار گرفته اند .

بحر طویل سالم - فعولن - مفاعیلن - فعولن مفاعیلن

چه گویم نگارینا که با من چهار کردی

قرار مزلزل بردی ز صبرم جدا کردی

گروهی از عروضیانی وزن دیگری را که از شاخه های بی بحر رمل است و در هر مصراع آن چندین بار (فاعلاتن - فعلاتن) تکرار میشود و درازای مصراعهای آن بیشتر از درازای عادی مصراعهای شعر دری است، بحر طویلی - مینا مند .

نمونه ای است از عصمت بخاری که در هر مصراع آن نه بار فعلاتن آمده است :

میکشد ترك کماندار مسلمان کش جادوی تو چون کافر مست از ره
بر هر جگری تیر بلارا

تاکشد زارو به هم بر زده و مست و سنان خورده و مجروح و دل آزرده
و افکار و جگر سوخته ما را

اما گرو همی دیگر این پنداشت را ناروا می انگارند و بر آنند که شعر بالا در بحر رمل مخبونی ششوزده رکنی سروده شده است .
طی (ع) - در مستفعلن حذف (ف) (ف) است که مستعلن میماند و به جای آن مفتعلن میگذارند. در مفعولات حذف (واو) است که مفعولات میماند و به جای آن فاعلات میگذارند .

(ع)

عجز (ع) - در لغت به معنای تنبالت چیز می آمده است و در اصطلاح عروض رکن آخر مصراع دوم را عجز مینامند.

عروض - دانش شناسخت و زندهای شعر است. پایه گزار این دانش ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد البصری القرا هیدی است . او در حدود سال صد هجری قمری را ده شده و میان سالهای ۱۷۰ و ۱۷۵ هجری قمری زنده گمی را پدید رفته است .

در باره معنای عروض پژوهشگران را اندیشه همسان نیست . گرو همی بر آنند که این دانش را از آن عروض خوانده اند که معروض علیه شعر است : ((یعنی شعر را بر آن عرض کنند تا موزون از ناموزون شناسخته شود و آن فعلی است به معنای مفعول)) .

عده یی دیگر گفته اند که عروض به معنای چوبی باشد که ((خیمه بدان قایم مانند و چون قوام بیت به آخرین بخش مصراع نخستین است این بخش را مجازا عروض نامیده اند و سپس این کلمه بر اساس تسمیه کل به اسم جز بر علم اوزان شعر اطلاق گردیده است)) .

گرو همی را پنداشت اینست که عروض در زبان تازی به معنای ماده شتر سرکش است و دانش اوزان شعر را از آن عروض نامیده اند که باید شاعر بر آنها چیره شود و آنها را رام خود سازد. و نیز گفته اند که العروض از القاب شهر مکه است و چون خلیل بن احمد این دانش را در مکه پدید آورد نام آنرا عروض نهاد.

بدانسان که معنای واژه عروض از آغاز روشن نبوده است. چگونه گمی

پایه‌گزار ی این دانش نیز آن گو نه که بایسته است آشکار نیست . همه پژو هشیگرا نی که پیرا مون زنده گی خلیل بن احمد و چسانی پا یسه گذار ی عرو ض سخن رانده اند برآند که در زبا ن تازی پیش از او هیچکس در باب وزن شعرو بنیاد های آن کاری انجام نداده است و حتی عده یی نو آوری او را از مقولہ روان بینی و الہا م شمرده اند که این خلکان از این شمار است .

بیرونی یگانه دانشمند ی است که در اصالت نو آوری خلیل بن احمد تردید رواداشته است او در کتاب ((تحقیق ماللمہند)) هنگام بررسی نہات های وزن شعر ہند ی چند بار بہ امکان بہرہ جو یی خلیل بن احمد از عرو ض ہند اشارہ ها یی کردہ و ہمسانی ها یی را میان عرو ض ہند و عرو ض تازی نشان دادہ است .

عرو ض (ع) - رکن آخر مصراع نخستین را نیز عرو ض نامند .

(غ)

غریب (ع) ر.ک بہ جدید .

(ف)

فاصلہ (ع) - از ارکان عرو ضی و بردو قسم است .

۱- فاصلہ صغرا - کلمہ چہار حرفی است کہ سہ حرف اول آن متحرک و حرف آخرین آن ساکن باشد ما نند برود . نشانہ آن سہ صفرو يك الف است - ۱۰۰۰

۲- فاصلہ کبری - کلمہ پنج حرفی است کہ چہار حرف او ل آن متحرک و حرف آخر آن ساکن باشد، ما نند ببر مش. نشانہ فاصلہ کبری چہار صفرو و يك الف است - ۱۰۰۰۰

فروع (ع) - پارہ یی از افاعیل فروعی دارند کہ اینک برخی از فروع افاعیل عمدہ را نام میگیریم:

الف - فروع فاعلاتن :

۱- فاعلیان

- ۲- فعلاتن (به حرکت عین)
- ۳- فاعلات (به ضم تاء)
- ۴- فعلات (به حرکت عین و ضم تاء)
- ۵- فاعلن
- ۶- فاعلان
- ۷- فعلان (به حرکت عین)
- ۸- فعلن (به سکون عین)
- ۹- فعلان (به سکون عین)
- ۱۰- فعل به (حرکت او و دوم)
- ۱۱- فع

ب- فروع مستفعلن :

- ۱- مستفعلن
- ۲- مفاعلن
- ۳- مفاعلان
- ۴- فعلن (به کسر عین)
- ۵- فع
- ۶- مفتعلن (به کسر عین)
- ۷- مفتعلان
- ۸- مفعول
- ۹- فعولن
- ۱۰- فعلتن (به فتح عین و لام)
- ۱۱- فاعلن

ج- فروع فعولن:

- ۱- فعولان

- ۲- فعول (بهضم لام)
- ۳- فعول (بهسکون لام)
- ۴- فعل (به فتح عین و سکون لام)
- ۵- فعلا ن (بهسکون عین)
- ۶- فاع

د- فروع فاعلن:

- ۱- فعلن (به کسر عین)
- ۲- فعلن (بهسکون عین)
- ۳- فعل (به فتح عین و سکون لام)
- ۴- فعلا ن
- ۵- فع

ه- فروع مفعولات:

- ۱- مفاعیل (به ضم لام)
 - ۲- مفاعیل (بهسکون لام)
 - ۳- فاعلات (به ضم تاء)
 - ۴- فاعلات (بهسکون تاء)
 - ۵- فعلات (به فتح عین و ضم تاء)
 - ۶- فعلات (بهسکون تاء)
 - ۷- مفعولان
 - ۸- مفعولن
 - ۹- فاعلن
 - ۱۰- فعولن
 - ۱۱- فعلن (بهسکون عین)
 - ۱۲- فع
 - ۱۳- فاع
 - ۱۴- مفعول (به ضم لام)
- و- فروع مفاعیلن :

- ۱- مفاعیلان
- ۲- مفاعیلن
- ۳- مفاعیل (به ضم لام)
- ۴- مفعولن
- ۵- مفعول (به ضم لام)
- ۶- فاعلن
- ۷- فعولن
- ۸- مفاعیل (به سکو ن لام)
- ۹- فعول (به سکون لام)
- ۱۰- فعل (به ففتح عین)
- ۱۱- فاع
- ۱۲- فع
- ۱۳- فاعلان
- ۱۴- مفعولان

(ق)

قافیه (ق) - در لغت به معنای از پی روده و در اصطلاح کلمه یی است که در بیت های بی ردیف در آخر مصراعهای دوم آید، مانند واژه های مرغزار و کو هسار در این شعر فرخی:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

بر نیان هفت رنگ اندر سر آرد کو هسار

قبض (ع) - حذف حرف پنجم مفاعیلین (ی) است که مفاعیلن میماند و در فعولن حذف (ن) است که فعول میماند.

قریب (ع) - از بحر های ویژه شعر دری است. این بحر را از آن رو قریب نامیده اند که به بحر مضارع همگو نباشد. سالم آن بروزن مفاعیلن مفاعیلن فاعلان تن میاید.

قریب مکفوف مقصور - مفاعیل مفاعیل فاعلان:

می آرد شرف مرد می پدید و آزاده نژاد از نرم خرید
(رودکی)

قریب مکفوف مقصور - مفاعیل مفاعیل فاعلاتن:
ای لعل تو چون خاتم بدخشی وی زلف تو چون نافه تтары
ای فتنه مشکو به دلفریبی وی آفت میدان به جا نشکاری
قریب اخرب مکفوف مقصور - مفعول مفاعیل فاعلاتن:
آمد چو دو نیمه بر فت از شب آن ساده بنا گوش سیم غبغب
باچهره روشن چو تافته روز باطره تاری چو قیر گون شب
قصر (ع) - در لغت به معنای کوتاه کردن و در اصطلاح انداختن
حرف ساکن است از سبب خفیفی که در آخر رکن آمده باشد و ساکن
ساختن حرف پیش از آن. قصر در فاعلاتن حذف (ن) و ساکن ساختن
(تاء) است که فاعلات میماند. در مس تفع لن حذف (ن) و ساکن
ساختن (لام) است که مستفعل میماند و به جای آن مفعول میگذارند.
در فعولن حذف (ن) و ساکن ساختن (لام) است که فعول میماند.
قطع (ع) - انداختن يك حرف است از آخر و در مجموع و ساکن
ساختن حرف پیش از آن. چنانکه در مستفعلن (ن) را حذف میکنند و
(لام) را ساکن میسازند که مستفعل میماند و به جای آن مفعول می-
گذارند.

قطف (ع) - در لغت به معنای چیدن خوشه انگور است و در اصطلاح به
معنای انداختن سبب خفیف از آخر رکن و ساکن ساختن حرف پیش از
آن. چنانکه مفاعلتن مفاعل (به سکون لام) میماند و به جای آن فعولن
میگذارند.

یاد داشت: قطف تنها در بحر وافر پدید می آید.
قید (ق) - حرف ساکنی را که پیش از روی آید قید مینامند، شمار
حروف قید به ده میرسد و از آمیختن آنها عبارت ((سه شب فرخ نغم))
به دست می آید:

- س- بسا اهل دو لت به بازی نشست
که دو لت به بازی بر فتنش ز دست
ه- خدا و ند گیتی خدا و ندمهر
خداو ندنا هید و گردان سپهر
- ش- بسی فروردین ماه وا ردی بهشت
بیا ید که ما خاک با شیم و خشت
ب- خروش بر آورد بر سانابر
که تاریک شد مغزو جان هژ بر
- ف- ز تیغ دلیران هوا شد بنفش
برفتند با کاو یا نی در فشن
ر- نگردد همی گرد نسر یمن تذرو
گل نارون خواهد شاخ سرو
- خ- نباید که بندد در گنج سخت
بهو یژه خداو ند دیهم و تخت
ن- به رنج اندر است ای خرد مند گنج
نیا بد کسی گنج نا برده رنج
- غ- چه گفت آن خرد مند پاکیزه مغز
کجا داستان زد ز پیو ند نغز
ز- به ایران مدار ید دل را به بزم
به قوران سپا رید جان را به رزم
- التزام حرف قید در قافیه هاجمی است . اگر شاعر به دیگرگون
سازی حرف قید ناگزیر شود باید به گفته پیشینیان ((نزدیکی
مخرج)) راعایت کند . چنان که در این شعر فردوسی می بینیم:
به نام خداو ند تنزیل و وحی خداوند امروز خداو ند نهی
- ک-
- کا مل (ع)- آنرا از بحر های ویژه شعر تازی میدانند. سخنوران

زبان دری، جز استاد بزرگ بیدل و چند شاعر دیگر، این بحر را بسیار کم به کار گرفته اند.

کا مل مثنی سالم - در هر مصراع چهار بار متفاعلن :
 که کشید دا من فطر تن که به سیر ماو من
 تو بهار عالم دیگری ز چه رونرین چمن آمدی ؟
 چه شد اطلس فلکی قبا که درید آن ملکی ردا
 که در این زیانکده فنا پی يك نوگز کفن آمدی

(بیدل)

کا مل مسدس مضمر مذا ل متفاعلن مستفعلن مستفعلان :
 چو نهان شوی از جان من خیزد فغان

چو عیان شوی آسایدم روح و روان

نمونه یی از بحر کا مل مربع در زبان تازی: در هر مصراع دو بار متفاعلن:

بلغ العلی بکماله کشف الدجا بجماله

(سعدی)

کسف (ع) - در لغت به معنای بریدن پاشنه شتر و در اصطلاح انداختن (تاء) است از مفعولات که مفعولا میماند و به جایش مفعولن میگذاردند.

کف (ع) - در لغت به معنای بازداشتن و در اصطلاح انداختن حرف هفتم است از مفاعیلن، فاعلاتن، فاع لاتن و مس تفع لن که به ترتیب مفاعیل، فاعلات و مستفعل به جا میماند.
 یاد داشت: کف در فاع لاتن ما نند فاعلاتن است.

متدارك (ع) - مشتق از تدارك است و تدارك در لغت به معنای یافتن و پیوستن گفته اند که چون سببهای این بحرها تدای آن را دریافتند، متدارك نامیده شده است. گروهی هم بر آنند که چون اخفش (ابو الحسن سعید بن مسعوده: ۲۲۱ ه. ق) شاعر گرد خلیل بن

احمد ابن بحر را پس از وفات استاد خویش دریافته ، این نام را بر آن گذاشته است . اصل آن بروزن فاعلن فاعلن فاعلن می آید.

از عدم حرف هستی نشاید همی دعوی کبر و مستی نشاید همی
(حبیب خراسانی)
افسانه نیمایو شیخ در شاخه های دیگر از همین وزن سروده شده است . (فاعلن فاعلن فاعلن فع):

ای فسانه ، فسانه ، فسانه ای خدنگ ترا من نشانه
ای علاج دل ای داروی درد همراه گریه های شپانه
با من سوخته در چه کاری ؟

نمونه یی دیگر از شعر امروز که در یکی از شاخه های همین وزن سروده شده است:

پاسبان منا آنک آنک
فجر فجر شکوه شگفتن

از نخستین هجای جهان شهربانوی آفاق
باگلو بندی از لحظه های بلورین اشراق
متدارك مثنی مخبون - در هر مصراع چهار بار فعلن (به حرکت عین):

چو رخت نبود گل باغ ارم چو قدت نبوت قد سرو چمن
(سلیمان)

متدارك مخبون شانزده رکنی - در هر مصراع هشت بار فعلن (به حرکت عین):

می نغمه مسلم حوصله یی که قدح کش گردش سر نشود
بحل است سبکسری آن قدر ت که دماغ جنو زده تر نشود

(بیدل)

متدارك مثنی مقطوع - فعلن فعلن فعلن فعلن (به سكون عین):

افسون کن با چشم مستت این دنیای افسو نگر را
متدارك غير ملقب - فعلن فعلن فعلن فعلن (نخستین وسو مین
به سکون عین و دو مین و چهار مین به حرکت عین):

آن توت سپید بر شاخ درخت چو خیل نجوم بر کا هکشان
وان توت سیه در پیش نظر چون غالیه ها در غالیه دان
متدارك مسدس - در هر مصراع سه بار فاعلن :

روز سختی نمایان شود شیر مردی و گند آوری
آن که در بستر خز خزد روز سختی شود بستر ی
متدارك هشت رکنی - در هر مصراع چهار بار فعلن فعلن (نخستین
به حرکت عین و دو مین به سکون عین):

چوز سر مستی نگه آویزد به دلم از سایه مژگانها
چمنی کردم که سحر گاهان شگفت از ریزش بارانها

(تو للی)

متدارك (ق) - اگر از حرف ساکن آخر بیت تا اولین ساکن پیش از
آن دو متحرك فاصله باشد ، قافیه آن بیت را قافیه متدارك مینامند ، به
گونه مثال:

خدا کشتی آن جا که خواهد برد اگر نا خدا جا مه بر تن نرد
متدانی (ع) - رك. به متدارك .

مترادف (ق) اگر در قافیه یی دو حرف ساکن پی در پی آیند ، آن را
قافیه مترادف میخوانند:

زسم ستوران در آن پهنه شت
زمین شد شش و آسمان گشت هشت

متراکب (ق) - مشتق از تراکب است و تراکب در لغت به معنای
برهم نشستن . در اصطلاح اگر از حرف ساکن آخر بیت تا نخستین ساکن
پیش از آن سه متحرك فاصله باشد قافیه آن بیت را قافیه متراکب
مینامند:

نو بهار آمد و آورد گل و یاسمن
باغ همچو ن تبت راغ به سان عدنا

(منوچهری)

مقارب (ع) - از بحر هـای مشترک میان شعر دری و تازیست و آن را از این رو مقارب نامیده اند که سببها و تدای آن به هم نزدیک اند.

مقارب مثنی مقصور - فعولن فعولن فعول :
نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام
(فرزوسی)

مقارب مثنی محذوف - فعولن فعولن فعل :
چو از زلف شب باز شد تابها فرو مرد قنديل محرابها
(منوچهری)

نمونه‌یی از شعر امروز در یکی از شاخه‌های همین وزن :
درو کرد خواب مرا بانگ فرزانه گانی
کران سوی دیوارهای بلند آمد ندو سر و دند او ای دریادان
را رساندند بآبال سیمرخ قافله قاف جان را
عبوری از آن شب

عبوری از آن پیچ در پیچ تاریکنا ی گره در گره ، کور در کور
عبوری از آن رمز و راز غزل در غزل خون

(حسین سرفراز)

مقارب مثنی ائلم - فعلن فعولن فعلن :
ای بخت سرکش تنگش به برکش
که جام زرکش گه لعل دلخواه

(حافظ)

مقارب اثرم مقصور - فاعل فعولن فاعل :
ای شب زلفت غالیه سایی می رویت غالیه پوش
(جامی)

مستقار ب مسد س سا لم- در هر مصراع سه بار فعولن :
 ز درد جدا یی چنا نم که از زنده گانی به جانم
 مستقار ب مقبو ض ائلم شا نز ده رکنی:
 فعول فعولن فعول ل فعولن فعول ل فعولن فعولن :
 زهی چمن ساز صبح فطرت تبسم لعل مهر جویت
 زبوی گل تانوا ی بلبل فدای تمهید گفتگویت

(بیدل)

متكاوس (ق) مشتق از تكاوس است و در لغت به معنای انبو هی.
 در اصطلاح اگر از حرف سا كن آخر بیت تا او لین سا كن پیش از آن
 چهار حرف متحرك فا صله با شده، قافیه بیت را قافیه متكاوس مینامند:
 گریار من غم دلم بخور ی زین بهترك به حال من بگردی
 یاد داشت : این گونه قافیه در شعر دری بسیار اندك است و
 سخنسنان پیشین ما آن را ناپسند نداشتند .

متوا تر (ق)- اگر از حرف ساكن آخر بیت تا نخستین سا كن پیش
 از آن يك متحرك فا صله با شده، قافیه بیت را متوا تر میخوانند :
 من آن روز را قدر نشنا ختم بدا نستم اکنون که در با ختم
 مثنی (ع)- بیت هشت رکنی را مثنی گویند :

مجتث (ع)- در لغت به معنای از ریشه بر کنده شده و در اصطلاح
 نام یکی از بحر های عروضی است. گفته اند که چون مسد س آن را از
 بحر خفیف بر کنده اند ، بدین نام یاد شده است .

سالم آن بروز ن مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن آمده است :
 بر تختگاه تجرد سلطان نام آورم من

بر شا خسارتو کل شهباز رویین پرم من
 مجتث مثنی مخبون - مفاعلاتن مفاعلاتن فاعلاتن .
 در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
 به این امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
 (سعدی)

نمونه‌یی از شعر امروز که بر پایه همین وزن سروده شده است :

طنین گام تو هر شب
 به گوش میرسد از آسمان آمدن تو
 خوشا گذار تو بر من
 خوشا گشودن دل بر صدای درزدن تو
 خوشا طلوع تودر من
 خوشا دمیدن خورشید عشق از بدن تو

(نا در نادر پور)

مجتث مخبون محذوف - مفاعیلن مفاعیلن فعلن
 (به حرکت عین):

برهنه است او به کنجی فتاده پیرهنش
 فروغ ماه در امواج زلف پشکنش

(نادر پور)

مجتث مخبون مقطوع - مفاعیلن مفاعیلن فعلن (به سکون عین):
 ز بعد مانه غزل نی قصیده میماند
 ز خامه ها نوسه اشکی چکیده میماند

(بیدل)

نمونه‌یی از شعر امروز که بر پایه همین وزن سروده شده است:

خوشا سپیده دما
 که سر خبوته خون شما در آینه اش
 میان مرگ و شفق
 به موج موج خزر جاودانه گمی بخشید

(شفیعی کدکنی)

مجری (ق) - در لغت به معنای محل رفتن است. و در اصطلاح به معنای حرکت روی پیش از حرف وصل، مانند حرکت (س) در این بیت:

چو گیتی نماند همی بر کسی نباید بدو شاد بودن بسی
محدث (ع) - ر.ك. به متدارك .

مدید (ع) - در لغت به معنای کشیده شده است و در اصطلاح یکی از بحرهای ویژه شعرتازیست که شاعران زبان نری آن را بسیار کم به کار گرفته اند. گفته اند که این بحر را از آن رو مدید میگویند که از بحر طویل یا از بحر رمل کشیده شده است. بیشترینه پژوهندگان بر آنند که مدید بحر مستقلی نیست و آنرا باید از شاخه های بحر رمل دانست. سالم آن روزن فاعلاتن فاعلن فاعلاتن آمده است:

* غالیه زلفی سمن عار ضی سرو بالایی و زنجیر مویی
گروهی از استادان پارین در یکی از شاخه های دیگر این بحر (فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن) شعر سروده اند:

ای غزال مشکمو خیزو زی مشکو خرام
پیشواز سده را اغوان افکن به جام
(سروش)

مراقبت (ع) - آن است که افگندن یکی از دو حرف با اثبات حرف دیگر ملازم باشد. چنان که اگر از مفاعیلن (ی) راییند ازیم (ن) به جا میماند و اگر (ن) راییند ازیم (ی)

مربع (ع) - بیت چهار رکنی را مربع گویند.

مزید (ق) - حرفی است که خروج بدان پیوند، مانند:

این دل که به زلف دلبری بسیتمش

هر چند گسست باز پیوستیمش

مسدس (ع) - بیت شش رکنی را مسدس گویند.

مشاکل (ع) - در لغت به معنای همانند و همسان و در اصطلاح یکی

از بحرهای ویژه شعر نری است. گفته اند که بخشی از فهلویات درین وزن سروده شده است. این بحر را از آن رو مشاکل گفته اند که به بحر قریب هممانندی بسیار دارد.

مشاکل مکفوف مقصور - فاعلات مفاعیل مفاعیل :

ای نگار سیه چشم سیه موی سرو قد نکو روی نکوگوی
مشاکل مثنی مکفوف مقصور فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل :
خیزو طرف چمن گیر با حر یف سمنبوی

گاه سنبیل تر چین خواه زلف سمن بو ی

(جا می)

مضارع (ع) - در لغت به معنای همگون و مشابه و در اصطلاح نام یکی از بحرهای عروضی است که در شعر دری و تازی به فراوانی به کار گرفته شده است. این بحر را از آنرو مضارع نامیده اند که در داشتن و تد مفرق به بحر منسرح همگون نی دارد .

سالم آن بروزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن می آید و در شعر دری جز چند نمونه که آنها را هم به تکلف ساختند ، دیده نشده است.

مضارع مثنی مکفوف محذوف - مفاعیل فاعلات مفاعیل :

بدین خر می چمن بدین خر می بهار
یکی چون بهشت عدن یکی چون رخان یار

(فرخی)

مضارع مثنی احزب - مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن :

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یا را ن

(سعدی)

نمونه بی از شعر امروز در یکی از شاخه های همین وزن:

صبح آمده است بر خیز
وین خواب و خسته گی را در شط شب رها کن
مستان نیمه شب را
بار دیگر به فریاد
در کوچه ها صدا کن

خواب دریاچه ها را با نعره سنگ بشکن
دروازه های شب را رو بر سپیده واکن

(شفیعی کد کنی)

مضارع مسدس مکفوف فاعیل فاعلات فمعلن:

خوشا جلوه جمال تو دیدن خوشا میوه وصال تو چیدن

(چای)

مضارع مثنی اخرب مکفوف مقصور - مفعول فاعلات مفاعیل
فاعلات:

باغ مرا چه حاجت سروصنو بر است

شمشادسا به پرور من از کی کمتر است

(حافظ)

مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف مفعول فاعلات مفاعیل:

امشب به قصه دل من گو شرمی کنی

فردا مرا چو قصه فرا موش می کنی

(سایه)

نمونه ای از شعر امروز برپا به همین وزن سروده شده است:

در صبح آفتاب بی آفاق

غواص لجه های زمان بودم

میرفتم از کرانه به اعماق

تا گوهر جوانی جاوید آب را

برگیرم و به آدمیان از مغان کنم

باشند که زخمشان نزند چشم آسمان

دیگر نبینند آینه جز چهره جوان

(نادرپور)

مطرد (ع) رك. به مشا كل.

معا قبت (ع) - در لغت به معنای آمدن یکی از بی دیگری و در اصطلاح

آن است که حذف يك حرف بالزوم ابقای حرف دیگر همراه باشد،

به گونه مثال از فاعلا تن یا (الف) رami اندازند یا (ن) را .
مقتضب (ع) - در لغت به معنای بریده شده و در اصطلاح نام یکی از
بحر های شعر در زبانهای دری و تازیست . این بحر را از آن رو
مقتضب نامیده اند که از بحر منسرح گرفته شده است .

سالم آن بروز ن مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن می آید و در شعر
دری، جز نمونه بی چند آن هم برای تفنن نیامده است .
مقتضب مثنی مطوی - فاعلات مفعلات فاعلات مفعلات :

ای غبار دل نفسی اشک شو به زیده بیا

یار می رود ز نظر یک قدم دو یده بیا

(بیدل)

مقتضب مثنی مطوی مقطوع - فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن :
در نگاه خاموشت راز دل هویدانیست

از برون این مینا رنگ با ده پیدا نیست

(وردی)

شاخه یی دیگر از مقتضب که پیشینیان آن را بسیار کم به کار
گرفته اند: فاعلات مفعلات فاعلات مفعلات فاعلات مفعلات :

دانه دانه سرخی و سبزی پرستاره کرده فضا را

شعله شعله گردسرم بین رقص تند آیره ها را

(سیمین بهبها نی)

منتسق (ع) - زک به متدارک .

منسرح (ع) - در لغت به معنای آسان و در اصطلاح نام یکی از بحر
های شعر در زبانهای دری و تازیست این بحر را از آن رو منسرح نامیده
اند که در آنها سببها بیشتر از وتد هائی آیند و خواندن آن آسان
است :

سالم آن بروز ن مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات می آید .
منسرح مطوی مکسوف - مفعلات فاعلات مفعلات فاعلات :

عکس شکوفه ز شاخ بر لب بام اوفتاد
راست چوقوس قزح بر گذر کنکشان
(خاقانی)

منسرح مطوی مو قوف - مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات :
لمعه انوار کرد چنگل شهباز باز
محمل پرواز بست سایه به بال غراب
(بیدل)

منسرح مطوی منحور - مفتعلن فاعلات مفتعلن فع:
دیده اهل کرم به نعمت دنیا پر نشود همچنان که چاه به شبنم
(سعدی)

منسرح حزب مجدوع و عروض منحور:
گر دگری را شرف به آل و تبار است
من شرف و فخر آل و خویش و تبارم
(ناصر خسرو)

منسرح مسدس مطوی مفتعلن فاعلات مفتعلن:
میر جهان باد تا زمانه بود کز کرمش خلق شادمانه بود
منسرح مسدس اخر بمکفوف مفعول فاعلات مفاعیلن :
ای زود گرد گنبد بر رفته خانه وفا به دست جفا رفته
بر من چرا گماشته ای خیره چندین هزار مست بر آشفته
(ناصر خسرو)

منسرح (ع) ر.ک. به قریب .

(ن)

نایره (ق) - در لغت به معنای گریز نده و رمنده و در اصطلاح حرف
یا حروفی است که مزید بدان پیوندد . مانند (مان) در این بیت:
ماکار زمانه نیک دید سیستان از کار زمانه زان برید سیستان
نحر (ع) - در لغت به معنای کشتن شتر و گلو بریدن و در

اصطلاح حذف هردو سبب و (تاء) از مفعولات است که (لا) میماند و بجای آن فتح میگذارند.

نفاذ(ق) - در لغت به معنای روان شدن فرمان و در اصطلاح حرکت وصل است ما نند فتحه (م) در این بیت حافظ:

ای غایب باز نظر به خدا میسپارم

جا نهم بسوختی و به دل دوست دارم

(۹)

وافر (ع) - از بحر های ویژه شعر تازیست و سخفورا ن زبان دری آن را بسیار کم به کار گرفته اند. این بحر را از آن دو وه فرامیده اند که در آن شمار متحرکها بر بسیاری از بحر ها فزون دارد و هر رکن آن پنج متحرك میتواند یافت.

وافر مثنی سالم - چهار بار مفاعلتن در هر مصراع:

چه شد صنما که سوی کسی به چشم و فانیگری

ز رسم چغانمگندی طریق وفا نیسپری

وافر مربع - دو بار مفاعلتن در هر مصراع:

بدی چه کنی به جای کسی که او نکند به جای توبه

وتد (ع) - در لغت به معنای میخ و در اصطلاح از ارکان عروض است.

وتد بر دو گونه است :

۱- وتد مقرون: کلمه یی سه حرفی است که دو حرف اول آن متحرك و حرف سوم آن ساکن است، مانند وطن و ثمر. نشانه و تد مقرون دو صفر و يك الف است. ۱۰

۲- وتد مفروق: دو متحرك است که میان آنها حرف ساکنی فاصله پدید آورده باشد، مانند زاله و ناله. نشانه و تد مفروق يك الف در میان دو صفر است : ۱۰.

وصل (ق) حرفی است که به روی پیوند و روی ساکن را متحرك

سازد، مانند حرف (ی) درواژه‌های ((نفسی)) و ((بسی)) این بیت:
 مردم از عجز میرود نفسی چون نگه میکنم نمانده بسی
 وقف (ع) - ساکن ساختن (تاء) مفعولات است که به جای آن مفعولان
 میگذاردند.

(۵)

هت (ع) - در لغت به معنای دندان از بن شکستن و در اصطلاح مجموع
 حذف و قصر است در مفاعیلن که مفاع - میساند و به جای آن فـ مـ و ل
 میگذارند.

هزج (ع) - در لغت به معنای آوازخوش و سرود دلنشین و در اصطلاح
 نام یکی از بحرهای شعر در زبانهای دری و تازیست.

هزج مثنی سالم - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:

قیامت کرده گل در پیر حسن بالیدنت نازم

جهان شد صبح محشر زیر لب خندیدنت نازم

(بیلله)

نموده‌ای از شعر امروز که بر پایه هجین وزن سروده شده است:

اگر ننگت نمی آید ببین آنک

نمیخواهی ببینی یا نبینی؟

دو همنسج تو انسا نک

تو نسجت بافته عیسی چنان مریم چنین رشته

دو همتای تو بیهمتا

ببین آن جا دو تا رکشا

یکی خماند تن، افکنده مهر، زنجیر بر سینه

دگر بار استای تن

زمین را میبرد با زاویه تنگی

دو همتای تو بنگر شان و دیگر هیچ

اگر نغم آورد پاکی، و گر آغشته تنگی

(مهدی اخوان ثالث)

هزج مثنیٰ اخرب مسبغ - مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلان :
ای شا هد افلا کی در مستی و در پاکی

من چشم ترا مانم تو اشک مرا ما نی
(رهی معیری)

هزج مثنیٰ اخرب - مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن :
هان ای دل غیر تبیین از دیده نظر کن هان

ایوان مداین را آینه عجزت دان
(خاقانی)

هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن :
صد سنگ شد آینه و صد قطره گهر بست
افسو سحرمان خانه خراب است دل ما

(بیدل)

هزج مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل :
گویند طرب شیفته عید صیام است
گل ما به رنگینی و می نشه جام است
این و سوسه ها معتقد طبع عوام است
عالم همه سودایی اندیشه خام است
ما روی تو دینم دگر عید کدام است

(بیدل)

هزج مثنیٰ مقبوض - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن :

من ار شراب میخورم به بانگ کوس میخورم
به بارگاه تهمتن به بزم تو س میخورم

(قائمی)

هزج مثنیٰ مقصور - مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل :

زهی عشق زهی عشق که ما را است خدا یا

چه خوب است ، چه نغمه است ، چه زیباست خدا یا

(جلال الدین محمد بلخی)

یاد داشت: بحر هزج مثنوی مقبوض را از لحاظ وزن بابحر
 رجز مخبون تفاوتی نیست .
 نمونه‌یی از شعر امروز که برپایه همین وزن سروده شده است:
 دریچه های روبه باد را ببند
 دریچه های یاد را ببند
 نسیمی از گذشته میوزد
 نسیمی از گذشته یی که با تو آشناست
 دریچه های یاد را ببند
 نسیم بر شکسته‌یی که از گذشته میوزد
 صفای بر که نگاه روشن ترا
 به خواب میکند
 و نقشهای دلپذیر عاشقانه را
 در آن نگاه مهربان
 به باد میدهد

(آزاده)

هزج مثنوی اشتر - فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن :

میروم که بر گیرم دامن دلارامی

زلف یا سمن موی دست سوسن اندامی
 (توللی)

هزج مثنوی اشتر مسبغ فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن:

میپرست ایجاد منشه ازل دارم

همچو دانه انگور شیشه در بفل دارم

(بیغل)

یاد داشت: هر شعر که در بحر هزج اشتر تقطیع شود در بحر
 مقتضب مطوی (فاعلاتن مفعولن فاعلاتن مفعولن) نیز تقطیع میشود.

هزج مسدس مقصور مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن :

خداوند در توفیق بکشی نظامی راه تحقیق بنامی

(نظامی)

هزج مسلسل محذوف - مفاعیلن مفاعیلن فعولن :
لب سر چشمه یی و طرف جو یی نم اشکی وبا خود گفتگو یی

هزج مسلسل اعراب مقبوض محذوف - مفعول مفاعیلن فعولن :
سلطان سر پر صبح خیزان سر خیل سپاه اشکر یزان
(نظامی)

هزج مسلسل مقصور : مفعول مفاعیلن مفاعیلن :
کیخسرو و بیگلا و بیتخت دلخوش کن صد هزار بیرخت
(نظامی)

هزج مسلسل اعراب مقبوض مفعول مفاعیلن مفاعیلن :
ای بخت بلند هست شوایندون وی اختر سعد نحس شو ایله
(ناصر خسرو)

هزج مثنوی سالم - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن :
شب دو شینه در سودای او خفتم

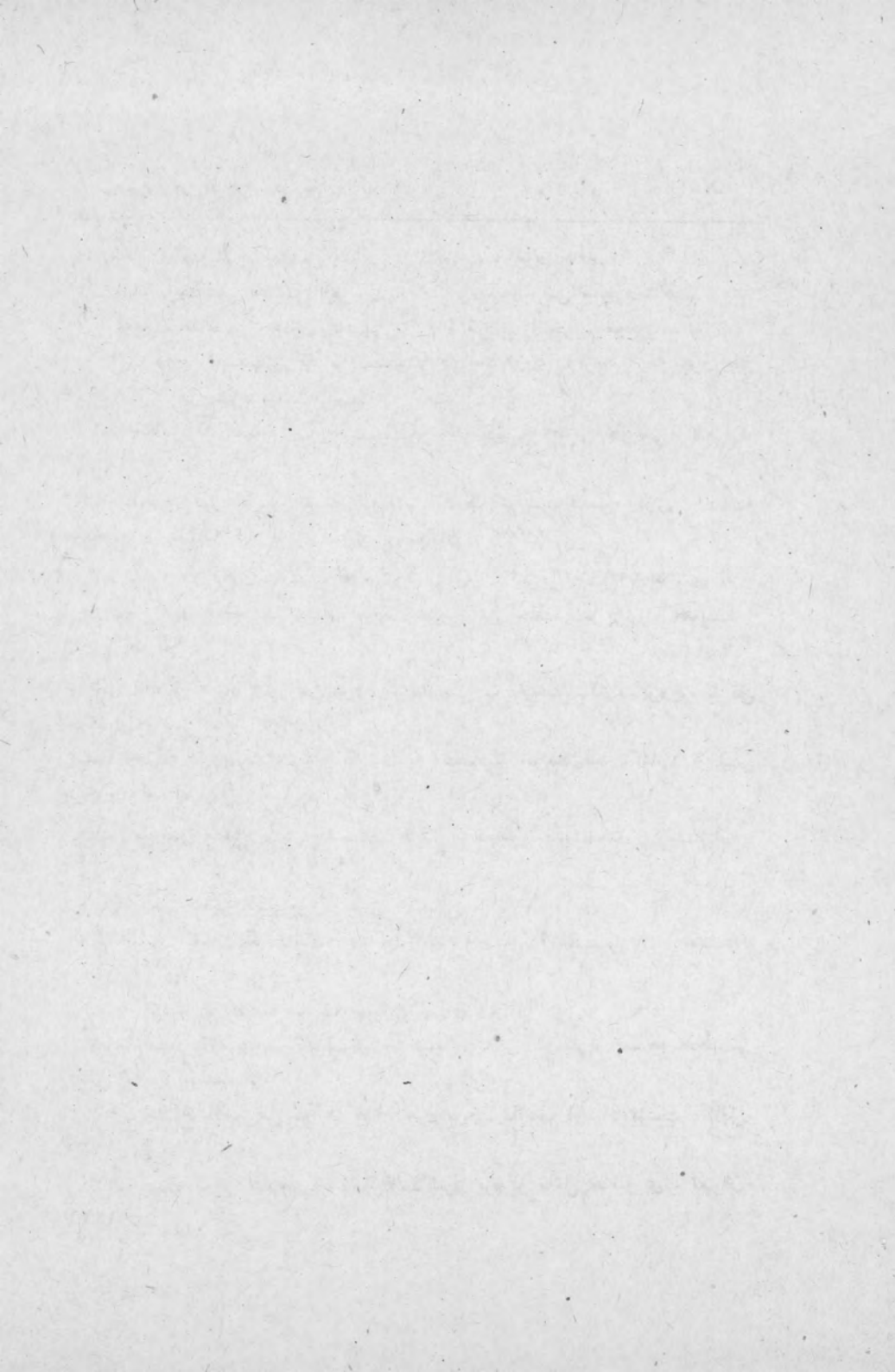
وزان امر و ز با تیمار شو جفتم (اوحدی)

یا داشت : رباعی از نگاه آیشز حافظها گونه گون در بیست و چهار
وزن سروده میشود که همه از شاخه های بحر هزج هستند. اینک

نمونه یی چند از وزنهای رباعی :

- ۱- مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعل اعراب مقبوض اذل
- ۲- مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعل اعراب مقبوض ابتر
- ۳- مفعول مفاعیلن مفعول فعول اعراب مکفوف اهتم
- ۴- مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعل اعراب مکفوف ابتر
- ۵- مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعل اعراب مکفوف اذل
- ۶- مفعول مفاعیلن مفاعیلن فعل اعراب مکفوف مجبوب
- ۷- مفعول مفاعیلن مفعول فاعل اعراب اهرم اذل
- ۸- مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعل اعراب مقبوض مکفوف مجبوب
- ۹- مفعول مفاعیلن مفعول فاعل اعراب اهرم ابتر

- ۱- مفعول مفاعیل مفاعیل فعول - ارب مکفوف اهتم
 - ۱۱- مفعول مفاعیل مفاعیل فعول - ارب مقبوض مکفوف اهتم
 - ۱۲- مفعول مفاعیل مفعول فعل - ارب ارب م مجبوب
- کتابها و فرهنگهای که نویسنده در فراهم آوری واژه نامه عروض و قافیه از آنها بهره جسته است :
- ۱- اساس الاقتباس - تالیف خواجه نصیر الدین طوسی، تهران، ۱۳۲۶.
 - ۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم - تالیف شمس قیس رازی، به تصحیح و مقابله مدرس رضوی، تهران، ۱۳۳۶.
 - ۳- بحور الالحان - تالیف فرصت شیرازی، تبریز، ۱۳۶۹ هـ، ق.
 - ۴ - برهان قاطع - تالیف محمدحسین بن خلف تبریزی، هند ۱۲۵۹ هـ، ق.
 - ۵- تحقیق انتقاد در عروض فارسی - تالیف دکتور پرویز ناتل خانلری، تهران، ۱۳۳۶.
 - ۶- رساله عروض رشید و طواط، به تصحیح نویسنده، کتاب، ش چهارم، سال سوم، میزان - قوس، ۱۳۶۰.
 - ۷- عروض حمیدی - تالیف دکتور مهدی حمیدی، تهران، ۱۳۴۲.
 - ۸- عروض علیرضا خوبشانی، بمبئی، ۱۳۴۷ هـ، ق.
 - ۹- غیاث اللغات - تالیف غیاث الدین محمد را میوزی، هند، ۱۳۴۱ هـ، ق.
 - ۱۰- قافیه - تالیف حبیب یغمایی تهران ۱۳۴۰.
 - ۱۱- معیار الاشعار - تالیف خواجه نصیر الدین طوسی، نسخه خطی متعلق به نویسنده.
 - ۱۲- مفتاح الغروض در قافیه و عروض - تالیف استاد بیتاب، کابل، ۱۳۳۳.
 - ۱۳- وزن شعر فارسی - تالیف دکتور پرویز ناتل خانلری، تهران، ۱۳۳۷.



سیمای دیروزین و امروزین
وزن شعر دری

- بحثی کوتاه در باره وزن ،
وزن شعر کهن دری ،
وزن نیمایی .

۱- بحثی کوتاه در باره وزن .

در تعریف وزن گفته اند: ((وزن نوعی از تناسب است. تنها سبب کیفیت است که از ادراک گونه یی وحدت در میان اجزای گوناگون پدید می آید. تناسب اگر در مکان واقع شود، آنرا قرینه میخوانند و اگر در زمان واقع شد، وزن نامیده میشود)). (۱).

دانشمندی این تعریف را بدین گونه برشگافته و در باره سرشت و ماهیت وزن به توضیح بیشتری پرداخته است:
((وزن ادراکیست که از احساس نظم در بازگشت زمانهای مشخص حاصل میشود. وزن امری حسیست و بیرون از ذهن کسی که آنرا در مییابد، وجود ندارد. وسیله ادراک وزن، حواس ما است. اصطلاح

((زبانهای مشخص)) را باید به معنای بسیار کلی گرفت و مراد از آن امور است که تکرار از آنها نشأ نه حد فاصلی میان يك سلسله امورها سلسله دیگر است، مثلاً نور چراغهای دریایی به تدریج افزایش مییابد. تا به حد اعلاى درخشیدن میرسد. سپس ناگهان خاموش میشود و بلافاصله به همان روشنی ظاهر میگردد و افزایش مییابد و خاموش میشود، از مشأ هذه نظمى که در روشنی و خاموشی این چراغها هست، بیننده ادراك وزن میکند. در این سلسله امور، هر حلقه خاموشی که تکرار میشود، ((زمان مشخص)) است.

چرخى که میگردد، حرکت مداوم دارد، اما وزن ندارد. حال اگر نشانه یی در يك نقطه چرخ باشد که هنگام حرکت آن دیده شود از دیدن بازگشتها ی بیابى آن ادراك وزن حاصل میشود. همچنین گردش چرخهای دو چرخه هیچ نوع وزنی ندارند. اما از توجه به حرکت پای زو چرخه موار و بازگشت متوالی آن به نقطه پایین، وزنی ادراك میکنیم، نجاری که روی تخته یی میخ میکوبد، معمولاً روی هر میخ چند ضربه میزند. صوت این ضربه ها با هم متفاوت است. زیرا که در هر ضربه میخ قدری بیشتر فرو میرود و طول سابقه آن کمتر میشود. صوت ضربه آخر همیشه با صوت ضربه هاى دیگر فرق کلی دارد، زیرا در این مرحله، چکش نزد عین حال با سر میخ و سطح چوب بر خورد میکند. سپس اندك سکوتی حاصل میشود، یعنی مدتی لازم است تا نجار میخ دیگری را بر دارد و روی تخته قرار بدهد. این سکوت پس از صوت خاموشی آخرین ضربه، ((زمان مشخص)) است و شنونده از احساس اصوات مختلف چکشی و تکرار این سکوت ادراك وزن میکند. (۲)

از این سخنان چگوته گى مفهوم تناسبی و ندان بازمان به درستی آشکارا میگردد و روشن میشود که عارضه القولین آدمی را در ادراك و شناخت وزن یاری میرساند. بنابراین باید در شناخت وزن و ابعاد اصوات توجه شود.

صوت از دیدگاه فز يك لرزشهایی است که در اجسام پدیدار میشوند و از آنها به هوا انتقال مییابد و از چشم اندازه فزوی لوزی حساسیت که از رسیدن این ارتعاشها به پرده گوش، و از آن جابه مرکزهای صوتی نخاع، در ذهن مایید می آید.

زنجیره های لرزشهای صوتی گونه گونه و آمیخته اند و اجزای که در صوت نهفته اند برای آندویژه گیهای می آفرینند، ما نند کشیده گی، طنین، شدت و ارتفاع.

کشیده گی هر صوت عبارتست از مدت که ارتعاشات آن ادامه مییابد. طنین، زده ارتعاشهای فرعیست که با ارتعاش اصلی صوت همراهی دارند. چندصوت گوناگون را که از نگاه کشیده گی و ارتفاع و شدت يكسان باشند میتوان بر پایه درك طنین از هم بازشناخت. ارتفاع صوت با شماره ارتعاشها در واحد زمان پیوند دارد. هر چه

شدت، زاده نیروی ارتعاشیست که صوت را پدید می آورد. به هر اندازه ای که این نیرو افزون تر باشد، احساس نیرومندتری ایجاد میکند. (۳)

صوتهای گفتار نیز دارای همانویژه گیهای هستند که در باره صوت به گونه مطلق بیان کردیم. از این رومیتوان گفت که وزن شعر نیز آیین و نظم نیست در صوتهای گفتار و این آیین و نظم گاهی بنا بر کار کردیکی از این ویژه گیها و گاهی بر بنیاد شماره و اعدادهای صوتی تشکیل میپذیرد.

یژه هندی بر آن است که به حسب آن که کدام يك از ویژه گیهای اصوات گفتار، بنیاد ایجاد نظم قرار میگیرد. وزن شعر انواع گوناگون پیدا میکند. اگر امتداد زمانی هجاها بنیاد نظم را بسازد، وزن را کمی میخوانند. در یونان باستان و لاتینی این گونه وزن وجود داشته است. وزن شعر دوی نیز بیشترینه چنین است. اگر شدت بعضی از

هجاها نسبت به بعضی دیگر بنیاد نظم قرار گیرد، وزن ضرر بی پدیده می آید چنان که در شعر زبانهای انگلیسی و آلمانی معمول است. اگر هجاها ی شعر بر حسب ارتفاع صوت، یعنی زیر بودن و بم بودن آنها منظم شود وزن کیفی حاصل میشود که در شعر زبان چینی به کار میرود. گونه واپسین آن است که تنها شماره هجاها ملاک ایجاد نظم باشد، یعنی واژه ها به دسته های تقسیم شوند که شماره هجاها ی هر دسته با دسته های دیگر برابر باشد و به هیچ یک از ویژه گیهای دیگر اصوات بها داده نشود. این گونه وزن را وزن عددی باید خواند که معمولاً آنرا هجایی میگویند. (۴)

۲- وزن شعر کهن دری

مجموعه بنیاد های شعر دری را عروض مینامند. در میان دانشمندیانی که بازبان وواژه گان پیوند دارند عروض سرشت ویژه یی دارد. رشته های دیگر این دانشها چون لغت، صرف، نحو و معانی به تدریج پدید آمده و با تلاش دانشوران گونه گون در فرازی زمان تکامل یافته اند. اما عروض، بدان سان که گفته اند بدون آن که پیشینه یی در زبان و ادبیات فنی تازی داشته باشد از جانب دانشمندی به نام عبدالرحمان خلیل بن احمد البصری القرا هندی ابداع شده است. این دانشمند در حدود سال ۱۰۰ زاده شده و در میان سالهای ۱۷ و ۱۷۵ هجری به گفته بیسقی جان و جامه به سرای دیگر برده است.

درباره معنای واژه ((عروض)) پژوهشگران را آندیشه يك سان نیست. گروهی گفته اند که ((این واژه را از بهر آن عروضی خوانند که معروض علیه شعراست. یعنی شعر را بر آن عروض کنند تا موزون از ناموزون تمیز شود و آن فعلیست به معنای مفعول)). (۵)

گروهی بر آنند که ((عروض به معنای چوبی باشد که خیمه بدان قایم ماند)). (۶) و چون قوام بیت به واپسین بخش مصراع نخستین است،

این بخش را مجازاً عروض نا میده‌اند و سپس این واژه برپایه تسمیه کل به اسم جز برداشته‌اند که وزنهای شعر را بررسی میکند، اطلاق گردیده است. عده‌ای به این باورند که عروض در تازی به معنای ماده شتر تو سن است و دانش اوزان شعر را از آن رو عروضی نا میده‌اند که باید شاعر بر آنها چیره شود و آنها را رام خویش سازد. و نیز گفته‌اند که ((اعرو ض)) از القاب شهر مکه است و چون خلیل بن احمد این دانش را در مکه پدید آورد، نام آن را عروض نهاد.

بدانسان که معنای واژه عروض از آغاز به درستی روشن نبوده است، چگونه گوی پایه گذاری این دانش نیز آن سان که بایسته است روشن نیست. همه پژوهشگران که پیرامون زنده گانی خلیل بن احمد و چسبانی پایه گذاری عروض — سخن رانده‌اند، بر آن اند که تریزان تازی پیش از او، هیچ کس در باب وزن شعر و بنیادهای آن کاری انجام نداده است و حتی عده‌ای نوآوری او را از مقوله روان بینی و الهام شمرده‌اند که این خلکان از این شمار است.

بیرونی یگانه دانشمند است که در اصلت نوآوری خلیل بن احمد تردید روا داشته است. او در کتاب ((تحقیق مالمهند)) هنگام بررسی نهادهای شعر هندی و مقایسه آنها با عروض تازی چند بار به امکان بهره جویی خلیل بن احمد اشاره‌هایی کرده و همسانیهایی را میان عروض هندو و عروض تازی نشان داده است. (۷)

باری نهاد های وزن شعر دری، یا عروض دری، در کلیت خویش از عروض تازی به وام گرفته شده و اگر گاهگاهی شاعران زبان دری، بنابر نیازهای ویژه‌ای، در پاره‌هایی از این نهادها دست برده و در آنها دگرگونیهای آورده‌اند، باز هم در این دستگاه تغییری جدی پدید نیامده است.

عروض کهنه را در آن سالیها می‌نویسند. چه لغزش از این بزرگتر که عروضی را بنیاد و زنده‌ای حروف ساکن و متحرک استوار

سا خته اند . چال آنکه حروف ساکن بد تلفظ اندر نمی آید مگر آن که با حرکت راعر ض حرف می انگارند .

پایه گذار عرو ض ، خلیل بن احمد ، خود تاجایی به این نارسایی پی برده و برای زدودن آن حرفهای ساکن و متحرک را در آمیخته و از آنها اسباب ، او تاد و فوا صل سا خته و اینها را اجزای اولی وزن انگاشته است .

گاهی عرو ضیا ن سنت پرست پارین ، نبوغ و شور آفرینشی شاعر رانا دیده گرفته و در باب شمار ی از وزنهای حکمهای کلی صا در کرده اند ، به گونه مثال شمس قیس در ((المعجم)) گفته است :

((کلام منظوم بر هیچ یک از اینار کان سه گانه (سبب) و تادو فا صله) علی سبیل الانفراد خوش آیند نبود و مقبول طباع نمی آید . نه بر اسباب مفرده چنان که گفته اند :

تاکی ما را در غم داری تاکی برما ازی خواری
ونه بر او تاد مفرده چنان که گفته اند :

چرا عجب ندارم از نگار من که بی گنه برون شد از کنار من
ونه بر فوا صل مفرده چنان که گفته اند :

چی کنم صنما چو دلم سندی بکشم ز تو هر چه کنی زبندی (۸)
اما مولوی از جمع سببها وفا صله ها دو غزل سا خته است در اوج زیبایی و شگفته گی .

مثال از جمع سببها :

چون دل جا بنشین بنشین چون جان بیجا بنشین بنشین
عمری گشتی همچون گشتی اندر دریا بنشین بنشین
مثال از جمع فاصله ها :

دل من ، دل من ، دل من ، بر تو رخ تو ، رخ تو ، رخ با فرتو
کف تو ، کف تو ، کف رحمت تو لب تو ، لب تو ، لب شکر تو

البته این نارساییها که از نسبی بودن شناخت آدمیان برمیخیزند، نباید ما را به آن وا دارند که خویششان را از کار بست نهاد های عرو ض بینیا ز* بپنداریم . پر ند شنکر فین شعر ما هزار سال در این کار گاه بافته شده است. روز گاری «الیوت» در باره عرو ض گفته بود: چه قرنهای که این اتاق کوچک ناله های درد زایمان شعر را باشکیبایی تحمل کرده است.

باری عرو ضیا ن پارین از تکرار و در آمیختن افا عیل این نزده بحر را پدید آورده اند:

الف: بحرهای بی که از تکرار افاعیل پدید می آیند:

۱- رجز از هشت مستفعیل

۲- رمل از هشت فاعلاتن

۳- کامل از هشت متفاعیل

۴- متدارك از هشت فاعیل

۵- متقارب از هشت فعولن

۶- وافر از هشت مفاعیل

۷- هزج از هشت مفاعیل

ب- بحرهای بی که از در آمیختن افاعیل ساخته میشوند:

۱- بسیط از چهار مستفعیل فاعیل

۲- جدید از دو فاعلاتن، فاعلاتن

۳- خفیف از دو فاعلاتن مستفعیل فاعلاتن

۴- سریع از دو مستفعیل مستفعیل مفعولات

۵- طویل از چهار فعولن مفاعیل

۶- قریب از دو مفاعیل مفاعیل فاعلاتن

۷- مجتث از چهار مستفعیل فاعلاتن

۸- مشاکل از دو فاعلاتن مفاعیل مفاعیل

۹- مدید از چهار فاعلاتن فاعیل

- ۱۰- مضارع از چهار مفاعیل فاعلاتن
- ۱۱- مقتضب از چهار مفعولات مستفعلن
- ۱۲- منسرح از چهار مستفعلن مفعولات

عرو ضیا ن بحر های کا مل ، وافر ، طویل ، مدید و بسیط راو یژه
عروض تازی و بحر های قریب ، مشاکل و جدید راویژه عرو ضدری
و بقیه بحر ها را در هر دو دستگا ه مشترک میدا نند .

اکنون از میان این بحر ها به معرفی همانها یی که در شعر در ی
بیشتر به کار گرفته شده اند میپردازیم و از هر کدام نمونه یی
ارائه میکنیم و این نکته را نیز شایان یاد آوری میندارم که شاعر
دری زبان پیش از یکصد و بیست وزن در دسترس خویش دارد. (۱۰)

۱- بحر خفیف:

الف- خفیف مسدس مقصوره بر وزن فاعلاتن مفاعیلن فعلات :
عشق تا مایل بیان گردید دو جهان شوخی زبان گردید
(بیدل)

ب- خفیف مسدس مخبوس محذوف بر وزن فاعلاتن مفاعیلن فععلن:
اعتبار حقیقت از لی آب و رنگ بهار لم یزلی
ج- خفیف مثنی مخبوس بر وزن فعلاتن مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن:
نرسیدی به فهم خود در عزم دگر گشا
به جانی که نیستی مژه بر بند و در گشا
(بیدل)

۲- بحر رجز:

الف- رجز مثنی سالم بر وزن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن:
ای آفتاب سرکشان با کهکشانی آمیختی
مانند شیر و انگبین باینده گان آمیختی
(مولوی)

ب- رجز مثنی مخبوس بر وزن مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن:

زسنگ اگر ندیده ای چسان جبهه شرارها

به برگهای لاله بین میان لاله زارها

(قآنی)

ج- رجز مطوی مخبون مسدس بروزن مفتعلن مفاعلن ، مفتعلن
مفاعلن:

سوخته لاله زار من، رفته گل از کنار من

بیتو نه رنگمونه بو ای قد مت بهار من

(بیدل)

د- رجز مخبون مسدس بروزن مفاعلن، مفاعلن، مفاعلن:

فغان از این غراب بین و وای او که در نوافگندمانوای او

(منوچهری)

۳- بحر رمل:

الف- رمل مثنی سالم بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

دیشب ای بهتر زگل در بستر خوابم شگفتی

شاخ نیلوفر شدی در چشم پر آبم شگفتی

(سیمین بهبهانی)

ب- رمل مثنی مقصور بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

داروی سوز درون ما شراب ناب نیست

آتشست این در دل پیمانه آخر آب نیست

(بارق شفیعی)

ج- رمل مثنی محنوف بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

خوب دانستم از اول که تو بی مهر و وفا می

عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی

(سعدی)

ه- رمل مثنی مخبون محذوف بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

فعلن:

در ره عشق امید است که منصورشوم

از قدو زلف تو دارو رسنی سا ختـــه ام

(حیدری و جودی)

و رمل مثنی مخبون مقصور بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

من نگو یم که مرا از قفس آزاد کنید

قفسم برده به با غی و دلم شاد کنیــــد

(بهار)

صبح شد ای دل غم دیده به غوغا برخیز

تپشی وام کن از ذوق تمنا برخیز

(قاریزاده)

ز رمل مثنی مشکول بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

همه کس کشیده محمل به جنا ب کبریایت

من و خجلت سجودی که نکرده ام برایت

(بیدل)

ح- رمل مسدس مقصور بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

ای چنان آینه چشمان تو پاک هست و بود من به راهت مشیت خاک

(رویین)

ط- رمل مسدس مخدوف بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

ای دواى نخوت و نا موس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

(مولوی)

ی- رمل مسدس مخبون مقصور بروزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن:

این که خاک سیاهش با لیل است اختر چرخ ادب پروین است

(پروین)

برق از دیده چسان میگذرد جلوه عمر چنان میگذرد

۴- بحر سریع:

سریع مسدس مطوی مو قوف بروزن مفتعلن، مفتعلن، فاعلاتن:

ای به سراپرده یثرب به خواب خیز که شد مشرق و مغرب خراب
(نظامی)

۵- بحر کا مل:

الف- کا مل مثنی سالم بروز ن متفاعلن ، متفاعلن ، متفاعلن ، متفاعلن :
زحسد نمیر سی ای تنی به عروج فطرت بید لی
تو معلم ملکوت شو که نه ای حریف کلام ا و
(بیدل)

۶- بحر متدارك :

سالم آن بروزن فاعلن ، فاعلن ، فاعلن می آید :
از عدم حرف هستی نشاید همی دعوی کبرو مستی نشاید همی
(حبیب خراسانی)
الف- متدارك مخبون شانزده رکنی بروزن فعلن ، فعلن ، فعلن ، فعلن ،
فعلن ، فعلن ، فعلن ، فعلن که برای نخستین بار استاد بزرگ بیدل در
این وزن شعر سروده است :

می نغمه مسلم حوصله یی که قدح کش گردش سر نشود
بحل است سبکسری آن قدرت که دماغ جنو زده تر نشود

۷- بحر متقارب :

الف- متقارب مثنی سالم بروزن فعولن ، فعولن ، فعولن ، فعولن :
چه مقدار خون در عدم خور ده پاشم
که برخاکم آیی و من مرده باشم
(بیدل)

ب- متقارب مثنی محذوف بروزن فعولن ، فعولن ، فعولن ، فعل :
بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
(فردوسی)

ج- متقارب مثنی مقصور بروزن فعولن ، فعولن ، فعول :
دریغاکه بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفتد نو بهار
(فردوسی)

د- متقار ب مثنی ائلم بروز ن فعلن ، فعولن ، فعلن ، فعولن :
ما رابه‌رندی افسانه کردند پیران جا هل شیخان گمراه
(حافظ)

ه- متقار ب مقبو ض ائلم شانزده رکنی بروزن فعول فعلن ، فعول ، فعلن :
فعول ، فعلن ، فعول فعلن :

اگر به گلشن زناز گردد قد بلند تو جلوه فرما
ز پیکر سرو مو چ خجلت شود نمایا ن چو می زمینا
(بیدل)

۸- بحر مجتث:

الف- مجتث مثنی مخبو ن بروزن مفاعلن ، فعلاتن ، مفاعلن ، فعلاتن :
نه شیخ مید هلم تو بهو نه پیرمغان می
ز بس که تو به نمودم ز بس که توبه شکستم
(یغما)

ب- مجتث مخبو ن مقصور بروزن مفاعلن ، فعلاتن ، مفاعلن ، فعلات :
رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گربرسد مصر فش گل است و نیب
(حافظ)

ج- مجتث مخبو ن محذوف بروزن مفاعلن ، فعلاتن ، مفاعلن ، فعلن :
(به حر کت عین):

رها نمیکند ایام در کنار منش
که داد خود بستا تم به بو سه از دهنش
(سعدی)

به می پرست مگو راز سا کتا ن حرم
به شیخ قصه رند شرابخواره مگو
(پیرنگ)

۹- بحر مضارع:

الف- مضارع مثنی مکفوف بر وزن مفاعیل فاعلات، مفاعیل، فاعلن:
شبی همی هت سفر به طرف چمن کنم

ز تن جامه برکنم ز گل پیر هن کنم

(سیمین)

ب- مضارع مثنی احزاب بروزن مفعول، فاعلاتن، مفعول، فاعلاتن:
از ناله دل ما تاکی رمیده رفتن

زین درد مند حرفی باید شنیده رفتن

(بیدل)

ج- مضارع مثنی آخر ب مکفوف محذوف بروزن مفعول، فاعلات، مفاعیل، فاعلن:

یاران سپیده سر زده از دشت خاوران

بر بادباد هستی این دیر باو را ن

(بیرنگ)

۱۰- بحر مقتضب:

مقتضب مطوی مقطوع بروزن فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن:

نشه او جها دارد عیش فوجها دارد

عشق و جها دارد بحر بیکنار است این

(بیدل)

۱۱- بحر منسرح:

الف- منسرح مطوی مکفوف بروزن مفتعلن، فاعلن، مفتعلن، فاعلن:
بارخ چون مشعله بر درما کیست آن؟

هر طرفی موج خون مینو شجان چیست آن؟

ب- منسرح مطوی موقوف بروزن مفتعلن، فاعلات، مفتعلن،

فاعلات:

بیدل ازین مایده دست هو سشسته ایم

پهلوی دل خورده را آرزوی نان کیست؟

(بیدل)

۱۲- بحر هزج :

الف- هزج مثنی سالم بروزن مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن :
به مژگان سیه کردی هزا را ن رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمار ت هزارا ن در دبر چینم
(حافظ)

ب- هزج مثنی اخرب بر وزن مفعول ، مفاعیلن ، مفعول ، مفاعیلن :
از میکنده در بستان آمد سحری سر مست

آن فتنه میخواران پیمانه می در دست
ج- هزج مثنی اخرب مکفوف محذوف بروزن مفعول ، مفاعیلن ،
مفاعیلن ، فعولن :

داغی به دل از دست نگا رین تودارم
یارب که شود برگ حنا لوح مزار م
(بیدل)

د- هزج مسدس مقصور بروزن مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن :
الهی غنچه امید بکشی
گلی از روضه جاوید بنمای
(جا می)

ه- هزج مسدس محذوف بر وزن مفاعیلن ، مفاعیلن ، فعولن :
الا ای آهو ی و حشی کجایی
مرا با تو ست بسیا و آشنا ئی
(حافظ)

و- هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف :
زان لیلی ناز نین شمایل
بیدل به فسو ن یاس مگسل
بشتاب که دور نیست منزل
شاید نگذشته باشد از دل
کز پیش نظر همین زمان رفت
(بیدل)

رباعی از نگاه تسلسل گوناگون زحافها در بیست و چهار وزن سروده
میشود که همه از شاخه های بحر هزج هستند . مبحث وزن شعر کهن
دری را به عنوان حسن ختام باربعی خیام به پایان میرسانیم :
آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره‌زین شب تاریک نبردند به روز گفتند فسانه یی و در خواب شدند

۳- وزن نیمایی

هنگامی که می‌گوییم وزن نیمایی باید ناگزیر سخن را از شخص و شخصیت نیما بیاغازیم. بادر فشراف از ی پیریوش سخنسالار شعر امروز پارسی دری، علی‌اسفندیاری نیمایو شیخ که به سال ۱۳۱۵ ه.ق در یوش ما زندران زاده شده و در مدرسه سن لو یی تهران در س خوانده و گذشته از زبان وادبیات پارسی و تازی بازبان وادبیات فرانسه نیز آشنایی به هم‌رسانیده بود، شعر پارسی دری از نگاه‌زبان، بیان، ساختار و محتوا دگرگونی اساسی و بنیادی پذیرفت.

به قول پژو هنده یی، پیش از ظهور نیما شعر پارسی دری، شیرینی که یالی زرین از غزل حافظ داشت و گرده یی ستبر از چکامه ناصرخسرو و پنجه آهنین از حماسه فردوسی، سالهای سال بود که دیگر از بی رمقی خوابیده بود (۱). شماره شعرا فزون یافته بود. اما چسود چه فرق باشد از ورم تافربهی.

وباز به گفته همان پژو هشگر، پس از رستاخیز مشروطیت ایران، شعر در مجموع از تنگنای ستایشگری برون آمد و خود را به میان مردم کشانید، شعر سترون، شعریاسه دو باره آماده بارور شدن گردید و این کار به دست نیما انجام گرفت. افسانه نخستین آفریده او بود (۱۳.۱) سیما ی این آفریده با همه تازه رویی، باز هم به نیاکانش همانند بود. این منظومه در شاخه یی از بحر متدارك سروده شده بود:

ای فسانه، فسانه، فسانه فاعلن، فاعلن، فع

ای خدنگ ترا من نشانه ای علاج دل ای داروی درد

همه گریه های شبانه با من سوخته در چه کاری؟

پس از سپری شدن چند سال اندك اندك شعر نیما با منطق نیرومند شعری، با ساختار نو و با محتوای بایسته رسالت شاعر در میان مردم راه یافت.

نیما را در کار شاعری شگردهای خاص نیست. چون آماج این مقالت بحث پیرامون وزن نیماییست، به مسایل دیگر

نمیپردازیم و به طرح این مسا لـه دست مییازیم که او در این عرصه به چه نو آوریها پی بردا خته و تا کجا برحق بوده است .

به قول شاعر گرد و پیرو راه نیمامهدی اخوان ثالث ، وزن نیما پی عده پی آنرا وزن شکسته اصطلاح کرده اند ، يك آفریده شکفت آفرینش و دشمن آفریده گان دیگر نیست . بل که این هم نو عیست از وزن که از همان اوزان قدیم اقتباس شده و دارای کمال نیست و بعضی نقایص و نقصانهای انواع دیگر را هم ندارد .

شاید نیما آن جا که میگوید : در هنر هر کاری از ریشه قبلی آ ب میخورن ، (اگر چه گویا بیشتر به محتوا نظر دارد تا قالب) این نکته را هم میخواست است بگوید که وزن شکسته او (که بیگمان وزن درست همین است) يك امر خلق الساعه و بی زمینه قبلی نبوده است .

وقتی که منوچهری برای بیان آزادتر و میدان گشاده تر ((مسط)) ساخت ، شاید کسانی ما نند عـنصری براو خرده ها گرفته بوده باشند و طعنهای زده ... ولی بعد ها ارزش کار او آشکار گشت و شاید هنگامی که او لین مستزاد ساختا خته شده نیز همین طعن و تمسخر هادر کار بوده . (۱۱)

نیما که در سرایش قالبهای گوناگون شعر کهن دری بالنسبه توانا بود و بنابر نوشته ادبیات شناس چیره دستی چون ذاکتر پرویز ناتل خانلری چکا مه بلند آوازه ((دماوند)) ملك الشعرا بهار تحت تاثیر شعر ((شب)) نیما سروده شده است . (۱۲) میخواست وزن ، ابزاری باشد برای تبیین آسانتر و شیوا تر اندیشه نه پالهنگی برگردن آن ، میخواست وزن تابع و پیرو اندیشه باشد نه بر عکس .

نیما میگفت : تاکنون مثلا در فلان وزن هر مصرای با مصراع دیگر از نگاه شماره هجا ها برابر بود و درازی مصرای هجا به اندازه هم بود

و مصراع باید ناگزیر از يك جای معین آغاز میشد و در جای معین دیگری به انجام میرسید . و لـی حالا من از يك جای معین مصراع را آغاز میکنم و در جای که بیان من اقتضا کند و آن جایی که لازم باشد آن را به پایان میرسانم . (۱۳)

باری شعرهای نیمه هموزون بودند و منشعب از وزنهای کهن شعر پارسی دری. به سخن دیگر، نیمه در مساله وزن تنها اصل متساوی بودن افاعیل را نمیپذیرفت. افاعیل شعر او در یک بحر، در مصرعاتش با هممتساوی نیستند. او نمیخواست مصرعاتش از انواع گوناگون حشو پر شوند.

هنوز نیمه در ایران ثبات پرستان و عتبه بوسان آستانه های کهن را به هم آوردی میطلبید که صدایش به کشور ما نیز رسید.

شاعران جوان، آگاه و میهن پرست کشور ما که شمار اندکی از آنان با اندیشه های مترقی نیز آشنایی به هم رسانیده بودند، به سوی افق نوینی که نیمه گشوده بود، گام برداشتند. در آغاز عده ای از این شاعران نمیدانستند که در وزن نیمایی مصراع را باید از کجا شروع کرد و در کجا پایان بخشید. بسا دیده شده است که اینان نخستین مصراع شعری را در بحر هزج آغاز کرده اند، سپس مصراع دوم را در بحر رمل و مصراع سوم را در بحر رجز سروده اند.

پس از گذشت یک دهه، شناخت شاعران نو پرداز ما از روشهای ساختاری و موازین و معیارهای وزن نیمایی غنا مندتر گردید و امروزه در این شیوه شاعران چیره دستی داریم.

کوششهای کسانی چون آیینی، منتظر، رهگذر، مایل هروی، لایق، باریق شفیعی، صورتگر، سراینده آخرین ستاره بهجت و گروهی دیگر که نخستین آموخته ها را در زمینه به کار بستن وزنهای نیمایی انجام داده اند همواره در خور ارجشنا سی خواهد بود. ولی در این جا نیز آسان گیران آسانجوی، شعرهایی را که در اوزان نیمایی سروده میشوند، شعر نمیدانستند.

سزاوار است در این جا به گزینش چند شعر از شاعران که در اوزان نیمایی شعر میسرایند، بپردازیم و به تعیین وزن و قسما تقطیع آنها دست یازیم، تا آشکار شود که شعر اصلا لتمدن امروز ما نیز حریر اثیری وزن بر تن دارد. اما شاعران آگاه امروز اصل

تساوی طو لی مصرای آنها را امری مقدس، جاودانه و سرمدی
نمیبندارند.

نمونه نخست از اسدالله حبیب:

بخشی از شعر «گله بان» د رشا خه یی از رمل مثنی سالم:
چندسالی پیش فاعلاتن فاع

گله بان دراو لین فریاد های خویش

شیرگرم شا مگا هی راستایش کرد فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاع

نغمه شادابی آن دشت راسر داد فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاع

دونه هاو شعله ها یی راکه هرخر گاه با آن زنده میماند

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن فاعلاتن

در دل شبها نیایش کرد فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاع

نمونه دوم: بخشی از شعر «آدمک برفی» لطیف ناظمی در شا خه یی
از رمل مثنی مخبون:

شب تن تنبل خود را به تن پنجره میمالید

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاع

پرده دستا ن نواز شگر خود پس میزد

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فعلن

فاعلاتن، فاعلاتن، فعلن

و تن سر بی سنگیت را

فاعلاتن، فعلن

باسخاو تمندی

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فع

میفر ستاد به آغوش حریص من

فاعلاتن فاعلاتن، فاع

تن تو بوی علف میداد

فاعلاتن، فع

وقد مهایت

فاعلاتن، فاعلاتن، فعلان

که به آهسته گی نبضم بود

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاع

دانه وسوسه در هر رگ میکاشت

نمونه سوم: بخشی از شعر «خون و خاک» رازق رویین در شا خه یی از

رجز مثنی مخبون بر وزن مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن:

مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن

معلمان کودکان سازه دل

دها تیا ن پابر هنه از نخست

به دستهای کوچک پرنده گان ده
امید را چنان نها لك كبود کاشتند
که باغ گل شود نشد
مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، فعل
مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن

نه خسته از یقین بارور
نه بسته بر امید کور
چنان سپیده فلک
سوار گفتن و سرود تا ختند
مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن

که مرزهای زیستن پراز شکوه روشنان

مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن

چنان سحر شود نشد - مفاعیلن، مفاعیلن

نمونه چهارم: بخشی از شعر «از آتش» «از نگاه» عبد الله
نایبی در شاخه‌یی از رجز مثنوی سالم بروزن
مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن:

شبگاه بود مستفعلن

از ژرفنای روانم گویی آتشفشان پیر بر میخواست ازبستر
مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن، فعلان

بر گشته از پیکار مستفعلن، فعلان

آکنده از باور مستفعلن، فعلان

در شاخساران سیه پرواز شب مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن

تکبال، خونین پر مستفعلن، فعلان

بادرد همپیوند مستفعلن، فعلان

چادر به سر آمد مستفعلن، فاع

باچهره‌یی بنوشته از آژنگ مستفعلن، مستفعلن، فعلان

در قافتش جنگل - زمین فقر خوابیده

مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن فاع

نمونه پنجم: بخشی از شعر «از آن جمله» رفعت حسینی در شاخه‌یی

از هزج مثنوی سالم بر وزن مفاعیلن مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن :
 عزیز من
 چو میخندی
 هجوم قصه می آید
 - به سوی لحظه های من
 هجوم قصه های خوب
 مرا با حرفهای خوش میگو
 عزیز من
 مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن
 چه میجویی؟
 مرا از غم تو پیداکن
 مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن
 - که من گمگشته ام در غم-
 مرا از غم تو پیداکن
 مفاعیلن مفاعیلن
 برایت داستانهای تازه بر پاکن ! مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیلن
 نمو نه ششم: بخشی از شعر «بن بست» عارف پژمان در شاخه یی
 از محبت بروزن مفاعیلن ، فعلا تن ، مفاعیلن ، فعلا تن :
 نشسته بود چو آینه در گداز گداز
 مفاعیلن ، فعلا تن ، مفاعیلن ، فعلا تن
 نگاه کردم و رفتم
 تنم جزیره مردم گریز غربت بود مفاعیلن ، فعلا تن ، مفاعیلن ، فعلا تن
 وساعتی دیگر
 سراغ میکده رفتم به جستجوی شراب
 مفاعیلن ، فعلا تن ، مفاعیلن ، فعلا تن
 همان شراب کذایی که روزگار را از مفاعیلن ، فعلا تن ، مفاعیلن ، فعلا تن
 نگا هم از پس آینه موج دلهره بود
 مفاعیلن ، فعلا تن ، مفاعیلن ، فعلا تن
 و شیشه خالی بود
 مفاعیلن ، فعلا تن
 نمو نه هفتم : بخشی از شعر «دیدار» لطیف پدرام در شاخه یی
 از مضارع احزاب مکفوف بر وزن مفعول ، فاعلاتن ، مفاعیلن ، فاعلاتن :

گفتم قیا متی نتوان دید مفعول ، فاعلات ، مفاعیل
 گفتم بشارتی نتوان گشت مفعول ، فاعلات ، مفاعیل
 تا از سکو ی لحظه تردید مفعول ، فاعلات ، مفاعیل
 گامی فرا ختر نتوان زد مفعول ، فاعلات ، فعولن
 سخن کو تاه ، روز بار خرو شان شعر امروز در بستر تازه ، هموار و
 گسترده یی به پویه آغاز یده است و شتابناک به پیش میرود .
 بماناد این پویه و شتاب !
 بماناد شعر این میراث از جنالكملت ما !

یاد داشتها :

۱- ر.ك. بهوزن شعر فارسی ، تالیف پرویز ناتل خانلری ، چاپ
 دانشگاه تهران ص ۱۰.

۲- همان ، ص ۱۱

۳- همان ، ص ۱۲

۴- همان ، ص ۱۳

۵- ر.ك. به المعجم فی معاییر اشعار الحجم ، چاپ مدرّس رضوی ، ص ۲۴

۶- همان ، ص ۲۸

۷- ر.ك. به نگاهی به رساله «قول و غزل استاد همایی» ، نوشته
 فرا مرز داناسرشت گودر زیا ، ص ۱۷.

۸- ر.ك. به «سماع وزن» ، مظا هر مصفا ، ((رهنمای کتاب)) ،

ش ۷-۹ ، سال ۱۸ ، ص ۵۲.

۹- ر.ك. به «بدایع و بدعتهای نیما یوشیج» مهدی اخوان ثالث ،

ص ۷۰ .

۱۰- ر.ك. به «نگاهی به شعر نو» نوشته موسوی گرما رودی

رهنمای کتاب ، سال شانزدهم ، شماره های ۱-۲ و ۳ . ص ۱۰۵ -

۱۰۶ .

۱۱- بدایع و بدعتهای نیما یوشیج ص ۷۰

۱۲- ر.ك. به سلسله مقاله هایش به نام «پست و بلند شعر نو» در

آغاز «ماه در مرداب» .

ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور